

به نام خدا

عربی جامع و کامل از پایه تا کنکور

عربی (۱) دهم

عربی (۲) یازدهم

عربی (۳) دوازدهم

کتاب:

اَلْکَنْکُور

مؤلف: علی زنگنه

درس به درس

شامل:

قواعد

فرمول‌ها و نکاتِ فنی ترجمه، درک مطلب، تحلیل صرفی و ضبط حرکات

فهرست

عربی ۱، سال دهم

۳ « یادآوری قواعد عربی پایه »	عربی ۱) درس اول: ذَاكَ هُوَ اللهُ
۱۵ « الْأَعْدَادُ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى مِئَةٍ »	عربی ۱) درس دوم: أَلَمْوَاعِظُ الْعَدَدِيَّةُ مِنْ رَسُولِ اللهِ (ص)
۱۷ « أشكال الأفعال (۱) »	عربی ۱) درس سوم: مَطَرٌ السَّمَكِ
۱۷ « أشكال الأفعال (۲) »	عربی ۱) درس چهارم: أَلْتَعَايُشُ السِّلْمِيُّ
۱۹ « الجملة الفعلية و الإسمية »	عربی ۱) درس پنجم: هَذَا خَلَقَ اللهُ
۲۴ « الفعل المجهول »	عربی ۱) درس ششم: ذَوَالْقَرْنَيْنِ
۲۶ « الجار و المجرور + نون الوقاية »	عربی ۱) درس هفتم: يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ
۲۷ « اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مبالغه »	عربی ۱) درس هشتم: صِنَاعَةُ التَّلْمِيحِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

عربی ۲، سال یازدهم

۲۹ « اسم التفضيل و اسم المكان »	عربی ۲) درس اول: مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ
۳۱ « أسلوب الشرط و أدواته »	عربی ۲) درس دوم: فِي مَخْضَرِ الْمُعَلِّمِ
۳۳ « الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ »	عربی ۲) درس سوم: عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ
۳۶ « الجملة بعد النكرة »	عربی ۲) درس چهارم: آدَابُ الْكَلَامِ
۳۷ « تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۱) »	عربی ۲) درس پنجم: أَلْكَذِبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ
۳۸ « تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۲) »	عربی ۲) درس ششم: أَنْتَهُ مَارِي شِيمِلِ
۴۲ « معاني الأفعال الناقصة »	عربی ۲) درس هفتم: تَأْثِيرُ اللَّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

عربی ۳، سال دوازدهم

۴۳ « معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا التافيه للجنس »	عربی ۳) درس اول: أَلْدِينُ وَ التَّدِينُ
۴۶ « الحال »	عربی ۳) درس دوم: مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ
۴۸ « الإستثناء و أسلوب الحصر »	عربی ۳) درس سوم: أَلْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ
۵۰ « المفعول المطلق »	عربی ۳) درس چهارم: أَلْفَرَزْدَقُ

..... **نکات فن ترجمه**

تست های ترجمه عربی بسیار آسان است. حداقل ۴۰ درصد سؤالات کنکور از بحث ترجمه است.

کپی شرعاً و قانوناً حرام و ممنوع است و مدیون هستم. شماره ثبت کتابخانه ملی ۲-۹۴۰۰۵-۹۶۰۰-۹۷۸ ISBN : شابک

علی زنگنه ، مؤلف ۴۲ کتاب عربی و دین زندگی کنکور

به نام خدا

هـ

عربی (۱) درس اول: ذَاكَ هُوَ اللَّهُ ← این همان خداست.

یاد آوری قواعد عربی پایه

حرکات:

- ۱- َ فتحه مثلاً در کلمه تَجْلِسُ حرف « تَ » مفتوح است.
- ۲- ِ کسره مثلاً در کلمه تَجْلِسُ حرف « لِ » مکسور است.
- ۳- ُ ضمه مثلاً در کلمه تَجْلِسُ حرف « سُ » مضموم است.
- ۴- نام این علامت ْ سکون است و حرف بی حرکت را حرف ساکن گویند؛ در کلمه تَجْلِسُ حرف « جُ » ساکن است.

تنوین ها:

تنوین: نون ساکنی است که آخر برخی از اسمها نوشته نمی شود ولی خوانده می شود. مُعَلِّماً ← مُعَلِّمٌ

- ۱- ً ا تنوین نَصَب مثلاً کلمه «کتاباً منصوب است.
 - ۲- ِ تنوین جَر مثلاً کلمه «کتابِ مجرور است.
 - ۳- ُ تنوین رَفَع مثلاً کلمه «کتابٌ مرفوع است.
- نکته: تنوین نصب همیشه همراه (الف) است بجز وقتی که حرف آخر اسم (ة، ة، ء) باشد. مثل: محمداً، علیاً، «شَجَرَةٌ (درختی) - مَكْتَبَةٌ (کتابخانه ای) - نِسَاءٌ (زنانی)»

هر کلمه ای که آخرش تنوین داشته باشد، حتماً اسم است: محمداً - خروجٌ - فَتْحٌ

اقسام کلمه:

کلمه در زبان عربی سه نوع است: (۱) اسم (۲) فعل (۳) حرف

(۱) اسم؛ مثل: حُسین، فاطمة، هُوَ (او)، خُرُوج، اِكتشاف، جمیل، یوم (ضمیر، مصدر، صفت و قید، جزء اسم است.)

(۲) فعل؛ مثل: دَهَبَ (ماضي)، يَذْهَبُ (مضارع)، اِذْهَبْ (امر)

← استخرجَ (ماضي) - استخرجُ (مضارع) - استخرجْ (امر)

(۳) حرف؛ مثل: و، اَلْ، مِنْ (از)، بِ (به)، فِي (در)، اِلَى (به، بسوی، تا)، عَلَي (بر، روی)، كَ (مثل)

نشانه‌های شناخت اسم:

- (۱) هر کلمه‌ای که اولش **أَلْ** داشته باشد، اسم است: **أَلْحَمْدُ**
 - (۲) هر کلمه‌ای که آخرش تنوین داشته باشد، اسم است. **حَمْدًا**
 - (۳) مضاف واقع شدن: **کِتَابُ الْجَبْرِ** (مضاف و مضاف الیه)
- نکته:** سه نشانه اول هرگز با هم در یک اسم نمی‌آیند. (یعنی هر اسمی فقط یکی از سه نشانه بالا را می‌تواند داشته باشد.)
- (۴) هر کلمه‌ای که مجرور شود، اسم است: **فِي طَرِيقٍ** - **طَرِيقُ الْقَدْسِ**
 - (۵) هر کلمه‌ای که آخرش «ة - ة» باشد، اسم است: **فَاطِمَة** - **شَجَرَة**
 - (۶) هر کلمه‌ای که منادا واقع شود یعنی بعد از حرف ندا قرار گیرد اسم است: **يَا قَدِيسُ**
- نکته:** تمام ضمیرها - قیدها - صفت‌ها و مصدرها و کلمه‌های سه حرفی ساکن **الْوَسَطُ** اسم‌اند.
- (ه - هُوَ - بَعْد - قَبْل - جَمِيل - اِسْتِخْرَاج - حَمْد - نَصْر - فَتْح - عِلْم - حُزْن)

نشانه‌های شناخت فعل:

- (۱) هر کلمه‌ای که بعد از «**قَد ، سَد ، سَوَفَ ، لَمْ ، لَنْ**» بیاید فعل است. **قَدْ ذَهَبَ ، لَمْ يَذْهَبْ ، سَيَذْهَبُ**
- (۲) هر کلمه‌ای که بر وزن صیغه‌های فعل باشد، فعل است. **بَلَعْتُ ← ذَهَبْتُ**
- (۳) «**ت**» ساکن در آخر کلمه، نشانه فعل بودن است. (فعل ماضی صیغه ۴ = لِلْغَائِبَةِ)
- (۴) کلمه‌ای که آخرش ساکن شده باشد، فعل است. **إِذْهَبْ ، قُلْ ، عَيَّنْ ، مَيِّزْ ، أَجِبْ ، لَا تَذْهَبْ** (بجز حروف کوتاه: مِنْ)

اسم از لحاظ تعداد: مفرد ، مثنی ، جمع

- اسم مفرد:** بر یک شخص یا یک چیز دلالت می‌کند. مثل: **مُسْلِمَةٌ ، كِتَابٌ ، مُؤْمِنًا ، شَجَرَةٌ**
- اسم مثنی:** بر دو شخص یا دو چیز دلالت می‌کند. مثل: **مُعَلِّمَانِ ، مُعَلِّمَيْنِ ، شَجَرَتَانِ ، شَجَرَتَيْنِ**
- نشانه اسم مثنی این است که آخرش «**انِ ، ینِ**» دارد. (...نِ مکسور = مثنی)
- مُعَلِّمَانِ و مُعَلِّمَيْنِ** هر دو مثنی هستند: **جَاءَ مُعَلِّمَانِ قَتَلَ الْعَدُوَّ مُعَلِّمَيْنِ سَلَّمْتُ عَلَى مُعَلِّمَيْنِ**
- اسم جمع:** بر سه نفر یا سه چیز و بیشتر دلالت می‌کند. مانند: **مُسْلِمُونَ - مُسْلِمِينَ ، مُسْلِمَات - مَدَارِس**

اسم جمع سه نوع است: (۱) جمع مذکر سالم (۲) جمع مؤنث سالم (۳) جمع مکسر (جمع تکسیر)

(۱) جمع مذکر سالم: نشانهٔ جمع مذکر سالم این است که آخرش « وَنَّ ، یَنَّ » دارد. (نَ مفتوح = جمع)

مُعَلِّمُونَ و مُعَلِّمِينَ هر دو جمع مذکر سالم هستند: جَاءَ مُعَلِّمُونَ قَتَلَ الْعَدُوَّ مُعَلِّمِينَ سَلَّمْتُ عَلَيَّ الْمُعَلِّمِينَ

برخی اسم‌ها آخرشان «...ان»، «...ین» یا «...ون» دارد ولی مُثْنِيْ یا جمع مذکر سالم نیستند بلکه ممکن است مفرد

یا جمع مکسر باشد، مفرد مانند: عَطْشَان (تشنه) - جَوَاعَان (گرسنه) ؛ طَيْرَان (پرواز کردن) - قَانُون

جمع مکسر مانند: شَيَاطِين ، بَسَاتِين ، قَوَانِين ، مِيَادِين ، مَسَاكِين ، عَنَاوِين

(۲) جمع مؤنث سالم: به آخر کلمه (...ات) اضافه می‌کنیم. مَرِيَمَات ، مُسَلِمَات

اگر آخر کلمه « ة - ة » داشت آن را حذف می‌کنیم و بعد (...ات) را اضافه می‌کنیم: آيَةٌ ← آيَات ؛ فَاطِمَةٌ ← فَاطِمَات

کلمات زیر جمع مکسرند، نه جمع مؤنث سالم چون اگر (...ات) را از آخرشان برداریم مفرد آنها بدست نمی‌آید.

أَصْوَات (صوت) ، أَمْوَات (مَيِّت) ، أَبْيَات (بَيْتِ شَعْر) ، أَوْقَات (وَقْت) ، أَحْوَات (حَوْت = نهنگ)

چه اسم‌هایی را می‌توان به وسیلهٔ (...ات) جمع بست؟

(۱) اسم مؤنث: مثل مَرِيَمَات ، شَجَرَات

(۲) صفت مؤنث: مثل مُسَلِمَات ، مُؤْمِنَات (مفرد مُؤْمِنَات ، مُؤْمِنَةٌ است نه مُؤْمِن چون اگر مؤمن بود جمع آن مؤمنون می‌شد.)

(۳) مصدرهایی که بیش از سه حرف دارند: اِكْتِشَافَات ، اِقْدَامَات ، اِمْتِحَانَات

(۴) کلمات غیر عربی: رِيَالَات ، تُوْمَانَات

جمع مؤنث سالم « اُم » ← اُمّهَات (= مادران) بِنْت ← بَنَات (= دختران)

نکتهٔ بسیار مهم: اگر جمع مکسر و جمع مؤنث سالم غیر عاقل (اشیاء و حیوان) باشند، یعنی انسان نباشند:

صفت، ضمیر ، اسم اشاره و اسم موصول و فعل آنها « مفرد مؤنث » می‌آید؛ یعنی: به جای جمع مکسر غیر عاقل

یک اسم مؤنث مانند شَجَرَةٌ قرار می‌دهیم و کل جمله را مطابق آن می‌آوریم.

الْبَيْوْتُ الْجَدِيدَةُ

جمع مکسر مفرد مؤنث

تِلْكَ آيَاتُ شَرِيْفَةٍ

جمع مؤنث سالم (غیر عاقل) مفرد مؤنث

هَذِهِ امْرَاضٌ مُهْلِكَةٌ

مفرد مؤنث جمع مکسر مفرد مؤنث

کلمه: کِتَاب ، مذکر است ولی کلمه: کُتِبَ ، مؤنث حساب می‌شود و فعل و ضمیر و صفتش را مؤنث می‌آوریم.

لِلَّهِ فِي كُتُبٍ مُفِيدَةٍ

۳) جمع مکسر:

جمع مُکسر شکل مفرد کلمه را به هم می‌ریزد: تَلْمِیذ ← تَلَامِیذ مَرَض ← أَمْرَاض زَمِیل ← زُمَلَاء

بعضی از کلمات دو جمع مکسر دارند، مانند: أَخ: إِخْوَة، إِخْوَان (ولی کلمه أَخَوَان به معنی دو برادر، مثنی است.)

هیچ اسم غیر عاقلی (اشیاء و حیوانات) جمع مذکر سالم ندارد؛ بلکه جمع مکسر دارد: كُتُبٌ - مَسَاجِدٌ

بعضی از صفات انسان (عاقل) هم جمع مذکر سالم دارند هم جمع مکسر، مثل: عَالِمُونَ و عُلَمَاء، فُقَهَاء و فُقَاهِیُونَ.

جمع مذکر و جمع مؤنث سالم قیاسی (قانون‌مند) هستند ولی جمع مکسر، سَمَاعِی (شنیدنی و بی‌قاعده) است.

شَهِید ← شُهَدَاء	فَقِیر ← فُقَرَاء	عَمِیل ← عَمَلَاء	زَمِیل ← زُمَلَاء (هم کلاس، همکار)
وَلِی ← أَوْلِیَاء	نَبِی ← أَنْبِیَاء	وَفِی ← أَوْفِیَاء	صَدِیق ← أَصْدِقَاء
مَدْرِسَة ← مَدَارِیس	مَسْجِد ← مَسَاجِد	مَعْبَد ← مَعَابِد	مَزْرَعَة ← مَزَارِع

لغَت: نِساء (= زنان) جمع و مؤنث است؛ اسم‌های: رِجال (= مردان)؛ تَلَامِیذ، سَادَة (آقایان) جمع و مذکرند.

مصدر:

بیشتر کلمات سه حرفی ساکنُ الوَسَط، مصدر ثلاثی مجردند. مثل: حَمَد، شَرَك، صَبْر، فَتْح، جَهْل

مصادر ثلاثی مجرد سَمَاعِی یعنی شنیدنی و حفظی‌اند: دخول، خروج، ذهاب، عیش، کِتَابَة، فَتْح

وزن‌های: فِعَالَة، فِعْل، فُعْل، فُعُول و فُعْلَان، معمولاً مصدر ثلاثی مجردند: حِمَاقَة، صِدْق، عِلْم، قُبْح، دُخُول، خُرُوج، غُفْرَان

هر کلمه‌ای که بر وزنِ مصدر یکی از بابها: اِفْعَال - تَفْعِیل - مُفَاعَلَة - تَفَاعُل - اِنْفِعال - اِفْتِعال - تَفَعُّل - اسْتِفْعَال،

باشد، مصدر ثلاثی مزید است؛ مثل: اِسْتِخْرَاج - تَعْلِیم - تَعَلُّم - اِعْلَام

بعضی باب‌ها مصدر دوم دارند: (مُفَاعَلَة = فِعال) (اِفْعَال = اِفَالَة) (تَفْعِیل = تَفْعِله)

اسم از لحاظ جنس: مذکر و مؤنث

* مذکر حقیقی: یعنی اسمی که بر انسان یا حیوانِ مذکر دلالت می‌کند:

مانند: عَلِی، تَلْمِیذ، أَحْمَد، ثَوْر (گاو نر)، قِط (گربه = cat)، فَرُخ (جوجه)

* مذکر مجازی (غیر واقعی): اسمی است که شکل ظاهرش مذکر است یعنی در آخرش نشانه تانیث ندارد اما چون نه

حیوان است و نه انسان؛ مذکر و مؤنث بودن آن بی‌معنی است. مانند: کِتَاب، جِدَار (دیوار)، عَسَل، قَلَم

* مؤنث حقیقی: بر انسان یا حیوان ماده دلالت می‌کند؛ مثل: مَرِیم، بَقَرَة (گاو ماده)، دَجَاجَة (مرغ)، فَارَة (موش)

* مؤنث مجازی: اسمی است که قواعد مؤنث را دارد ولی چون نه انسان است و نه حیوان، مؤنث و مذکر بودنش آن بی معنی است. مثل: شَجَرَةٌ، مِئْصَدَةٌ (میز)، مَكْتَبَةٌ (کتابخانه)

کلماتی مثل: کُلٌّ و بعضٌ و... با توجه به کلمه بعدشان مذکر یا مؤنث‌اند: کُلُّ التلاميذ (مذکر)، کُلُّ التلميذات (مؤنث)

نشانه‌های مؤنث بودن اسم: (علائم تأنیث)

(۱) «ة - ة»: فاطمة، حميدة، شجرة

(۲) الف مقصوره (الف کوتاه = ی): کبری' و کلماتی مثل: (عصا، دنیا، علیا)

(۳) الف ممدوده (الف و همزه = اء): زهراء، خضراء (سبز) « کتاباً أَخْضَرَ ولى ← شَجَرَةً خَضْرَاءَ »

خضراء بعد از حذف «اء» سه حرف یا بیشتر باقی می ماند پس «اء» زائد است؛ و این لغت مؤنث است.

لغات: ماء، بناء، حياء، هواء و ... مذکرند؛ (الف و همزه = اء) وقتی نشانه مؤنث است که زائد و بعد از حرف سوم باشد.

عَلَمَاء و شُعْرَاء مؤنث نیستند بلکه جمع مکسرند؛ «اء» همیشه نشانه مؤنث بودن نیست به مفردشان نگاه می کنیم.

نکته: این ۴ دسته از اسمها، مؤنث مجازی و حفظی‌اند با اینکه آخرشان علامت تأنیث ندارد:

۱- تمام شهرها و کشورها و قبیله‌ها: ایران الاسلامیة، مشهد مُقَدَّسَة

۲- جمع مکسرهای (غیرعاقل) که بر اشیاء و حیوانات دلالت می کنند: کُتُبٌ دَرَسِيَّةٌ، مَسَاجِدٌ مُشْرِفَةٌ، أَمْرَاضٌ مُهْلِكَةٌ

کِتَابٌ (مذکر) ← کُتُبٌ (مؤنث) ولى ← تَلْمِيذٌ (مذکر) ← تَلَامِيذٌ (مذکر)

۳- اعضای زوج بدن انسان: يَدٌ، رِجْلٌ (پا)، عَيْنٌ، أُذُنٌ (گوش)، بَسْنٌ (دندان)

۴- چند اسم مؤنث حفظی:

شَمْسٌ، نَفْسٌ، دَارٌ، نار (آتش)، أَرْضٌ، عَيْنٌ (چشم، چشمه)، جَهَنَّمَ، حَرْبٌ (جنگ)، بَيْتٌ (چاه)، فَأْسٌ (تبر)

توجه: این اسمها نیز مؤنث هستند: أُمٌ، زَيْنَبٌ، نَرْجِسٌ، بِنْتُ سَمَاءَ

ولى این اسمها مذکرند: خَلِيفَةٌ، حَمْزَةٌ، مَعَاوِيَةُ، مُوسَى، زَكَرِيَاءُ: (قَالَ مُعَاوِيَةُ = درست) (قَالَتْ مُعَاوِيَةُ = غلط)

کلمه مقدس «الله» نه مذکر است نه مؤنث بلکه لفظ جلاله است اما از لحاظ قواعد مذکر است. قَالَ اللهُ

اعداد ساعت نویسی همگی بر وزن «الفاعلة» می آیند:

الوَاحِدَةُ ← الثَّانِيَةُ ← الثَّلَاثَةُ ← الرَّابِعَةُ ← الْخَامِسَةُ ← السَّادِسَةُ ← السَّابِعَةُ ← الثَّامِنَةُ ← التَّاسِعَةُ ← الْعَاشِرَةُ ← الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ ← الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ

اگر مقداری از ساعت اصلی گذشته باشد، حرف «و» ولی اگر مانده باشد، حرف «لا»: الرَّابِعَةُ وَ النِّصْفُ = (۴:۳۰) الْخَامِسَةُ إِلَّا رِبْعًا = (۴:۴۵)

اسم اشاره:

اسم اشاره به نزدیک (إشارة إلى القريب): مثل: هذا = این

مؤنث	مذکر	
هذه	هذا	مفرد
هاتان - هاتين	هذان - هذین	مثنی
هؤلاء	هؤلاء	جمع

اسم اشاره به دور (اشاره للبعيد): مثل: ذلك = آن

مؤنث	مذکر	
تلك	ذلك	مفرد
تانك - تینك (مثنی کاربرد ندارد.)	ذانك - ذینك	مثنی
أولئك	أولئك	جمع

اسم اشاره به مکان: هُنا = آنجا هُنَاكَ = آنجا (وجود دارد) تَمَّ = آنجا

اسم موصول:

(۱) موصول خاص **الَّذِي** (کسی که ، که) مذکر

الَّتِي (کسی که ، که) مؤنث

(۲) موصول عام (موصول مشترك بين مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع)

مَنْ (کسی که)

مَا (چیزی که)

هذا کتابُ الذی قرأته

اسم اشاره قبل از اسم اصلی می آید: هذا کتابُ

اسم موصول بعد از اسم اصلی می آید و باید از لحاظ جنس و تعداد و ظاهر با آن مطابقت داشته باشد:

کتابُ الذی ... ؛ الشجرةُ التي ... ؛ الكتُبُ التي ... ؛ التلاميذُ الذین ... ؛ النساءُ اللاتی ...

الَّذِي و الَّتِي در ابتدای جمله به معنی (کسی که) می باشند ولی در وسط جمله و بخصوص بعد از اسم آل دار فقط

معنی (که) دارند. همچنین است: الذین و اللاتی.

(۱) موصول خاص

مؤنث	مذکر	
الَّتِي	الَّذِي	مفرد
اللَّتَانِ - اللَّتَيْنِ	اللَّذَانِ - اللَّذَيْنِ	مثنی
اللَّوَاتِي = اللَّوَاتِي	الَّذِينَ	جمع

(۲) اسم موصول عام (= مشترك) « مَنْ و ما » به شرطی اسم موصول هستند که معنی « کسی که » یا « چیزی که » بدهند و در این حالت معمولاً وسط جمله می آیند.

فعلی (جمله‌ای) که بعد از اسم موصول می آید جمله صله نامیده می شود و هیچ محل اعرابی ندارد:

هَذَا مَنْ قَرَأَ الدَّرْسَ

هَذَا هُوَ الَّذِي قَرَأَ الدَّرْسَ (قَرَأَ در اینجا « خبر » یا « جمله حالیه » نیست؛ محل اعرابی ندارد.)

حرف:

حروف کلماتی هستند که معمولاً کمتر از ۳ حرف دارند و معنای مستقلی ندارند.

حرف استقبال: فعل مضارع را به فعل مستقبل (آینده) تبدیل می کنند: سَ ، سَوْفَ

فعل زمان آینده = مُسْتَقْبَل

سَ + مضارع: سَيَذْهَبُ = خواهد رفت

سَوْفَ + مضارع: سَوْفَ يَذْهَبُ = خواهد رفت

حرف عطف: همان حرف ربط در فارسی است: وَ - فَ - ثُمَّ - أَوْ - لَا - بَلْ - لَكِنْ - أَمْ

حرف نفی: لای نفی: برای منفي کردن فعل مضارع: لَا يَذْهَبُ = نمی رود

ما: برای منفي کردن فعل ماضی: مَا كَانَ = نبود

حرف استفهام (پرسشی): هَلْ ، أ (= آیا)

أَيُّ (= کدام)، مَتَى (چه وقت)، أَيْنَ (کجا)، كَيْفَ (چطور) اسم پرسشی هستند نه حرف پرسش.

ضمیر :

ضمیر کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود؛ ضمیرها جزء اسم‌اند و معرفه می‌باشند. علی آمد ← او آمد
در عربی فعل‌ها و ضمیرها ۱۴ صیغه دارند:

غائب	(۱) مفرد	
غائبین	(۲) مثنی	مذکر
غائبین	(۳) جمع	
غایب		
غائبة	(۴) مفرد	
غائبتین	(۵) مثنی	مؤنث
غائبات	(۶) جمع	
مخاطب		
مُخاطَب	(۷) مفرد	
مُخاطَبین	(۸) مثنی	مذکر
مُخاطَبین	(۹) جمع	
مخاطب		
مُخاطِبة	(۱۰) مفرد	
مُخاطِبتین	(۱۱) مثنی	مؤنث
مخاطبات	(۱۲) جمع	
متکلم		
مُتکلم - مُتکلمة	(۱۳) متکلم وحده	
مُتکلمین - مُتکلمات	(۱۴) متکلم مع الغیر	

ضمایر منفصل:

(۱) هُوَ	(۲) هُمَا	(۳) هُم	(۴) هِیَ	(۵) هُمَا	(۶) هُنَّ	(۷) أَنْتَ	(۸) أَنْتُمَا	(۹) أَنْتُمْ	(۱۰) أَنْتِ	(۱۱) أَنْتُمَا	(۱۲) أَنْتُنَّ	(۱۳) أَنَا	(۱۴) نَحْنُ
----------	-----------	---------	----------	-----------	-----------	------------	---------------	--------------	-------------	----------------	----------------	------------	-------------

به این ضمایر منفصل می‌گویند چون هرگز به آخر کلمه نمی‌چسبند.

هُوَ مُعَلِّمٌ

مبتدا

ضمایر: هو ، هما ... أنت ، أنتم ، أنا ، نحنُ معمولاً مبتدا هستند: چون اول جمله می آیند. (هُوَ عَلِيمٌ)

این ضمایر اگر وسط جمله و بعد از حروف (و - ف - بَل ...) بیایند باز هم مبتدا هستند.

مَنْ تَسَاوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ = هر کس دو روزش مساوی باشد ضرر کرده است.

ضمایر متصل:

۱- هـ	۴- ها	۷- كَ	۱۰- كِ	۱۳- ي
۲- هما	۵- هُما	۸- کُما	۱۱- کُما	۱۴- نا
۳- هم	۶- هُنَّ	۹- کُم	۱۲- کُنَّ	

به این ضمایر متصل می گویند چون همیشه به آخر کلمات می چسبند.

اگر این ضمایر به آخر فعل بچسبند، محل اعرابی آن‌ها **مفعول** است:

ضَرَبَـهُ : زد او را ضَرَبْتُـكَ : زدم تو را

هر فعلی که یکی از ضمایر متصل (ه ، ... ، ک ، ... ، ی ، نا) به آخرش چسبیده باشد، متعدی است و لازم نیست.

قَتَلَهُ = او را کُشت. ← قَتَلَ = متعدی

ضمایر متصل (ه ، ... ، ک ، ... ، ی ، نا) اگر به آخر اسم متصل شوند، **مُضَاف إِلَيْهِ** هستند:

إِسْمُـكَ كِتَابُـهُ : کتاب او

این ضمایر اگر به حروف جر متصل شوند، جار و مجرور (محلّاً) می باشند. مانند: فِیـهِ

فعل: در عربی فعل ۳ قسمت اصلی دارد: ماضی (گذشته) ، مضارع (زمان حال) ، امر

ماضی	مضارع	امر
ذَهَبَ (رفت)	يَذْهَبُ (می رود)	اِذْهَبْ (برو)

فعل ماضی: (= گذشته)

فعل ماضی دارای ۱۴ صیغه است:

۱) ذَهَبَ	۴) ذَهَبْتَ	۷) ذَهَبْتَ	۱۰) ذَهَبْتَ	۱۳) ذَهَبْتُ
۲) ذَهَبَا	۵) ذَهَبْتَا	۸) ذَهَبْتَمَا	۱۱) ذَهَبْتَمَا	۱۴) ذَهَبْنَا
۳) ذَهَبُوا	۶) ذَهَبْنَ	۹) ذَهَبْتُمْ	۱۲) ذَهَبْتُنَّ	

فعلی که آخرش « ت ، تِ ، تٌ ، ثٌ ، ثُما ، ثُم » داشته باشد، فعل ماضی است = زمان گذشته ← ذَهَبْتُ = رفت

أَنْتِ ذَهَبْتِ إِلَى بَيْتِكَ ← (أَنْتِ) ← أَنْتِ ذَهَبْتِ إِلَى بَيْتِكَ (تناسب فعل و ضمیرها با هم)

برای هر اسمی فعل غایب بکار می‌بریم. الْمُعْلِمُونَ يُحِبُّونَ التَّلَامِيذَ الْمُجْدِيْنَ (تُحِبُّونَ غلط است.)

فعل مخاطب فقط وقتی بکار می‌رود که در جمله ضمیر مخاطب یا منادا وجود داشته باشد.

ضمیر مخاطب، مانند: (أَنْتِ - كَ - أَنْتُمْ - كُمْ ...) نشانه منادا (یا - أَيُّهَا)

صرف فعلِ كَان:

كان يك فعل ماضی است، پس مثل ذَهَبَ صرف می‌شود ولی از صیغه ۶ تا آخر الف آن حذف می‌شود:

(۱) كَان	(۴) كَانْتُ	(۷) كُنْتُ	(۱۰) كُنْتِ	(۱۳) كُنْتُ
(۲) كَانَا	(۵) كَانْتَا	(۸) كُنْتَمَا	(۱۱) كُنْتَمَا	(۱۴) كُنْتَا
(۳) كَانُوا	(۶) كُنُّوا	(۹) كُنْتُمْ	(۱۲) كُنْتُمْ	

فعل مضارع: (= زمان حال)

اگر حروف « يَ، تَ، أ، نَ » یا همان حروف مضارعه را به اول فعل ماضی اضافه کنیم به فعل مضارع تبدیل می‌شود:

يَذْهَبُ، تَذْهَبُ، أَذْهَبُ، نَذْهَبُ

(۱) يَذْهَبُ	(۴) تَذْهَبُ	(۷) تَذْهَبُ	(۱۰) تَذْهَبِينَ	(۱۳) أَذْهَبُ
(۲) يَذْهَبَانِ	(۵) تَذْهَبَانِ	(۸) تَذْهَبَانِ	(۱۱) تَذْهَبَانِ	(۱۴) نَذْهَبُ
(۳) يَذْهَبُونَ	(۶) يَذْهَبْنَ	(۹) تَذْهَبُونَ	(۱۲) تَذْهَبْنَ	

دقت کنیم که آخر فعل مضارع همیشه ضمه یا « ن » دارد، هنگامی که حروف ناصبه یا جازمه (درس ۲ و ۵ و ۶ عربی ۲)

قبل از فعل مضارع بیاید این دو علامت حذف می‌شوند؛ البته در صیغه ۶ و ۱۲ = يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ، (ن) حذف نمی‌شود.

مضارع منفی: فعل مضارع بوسیله « لا » منفی می‌شود. لا يَجْلِسُ = نمی‌نشیند. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ مؤفق باشید.

ماضی منفی: فعل ماضی بوسیله حرف « ما » منفی می‌شود: حرف لا بر سر فعل ماضی نمی‌آید.

ذَهَبَ = زَفَتْ = مَذْهَبَ = زَفَتْ ما كَانُ (نبود) ما جَاءَ (نیامد)

فعل مضارعی که قبل از آن حرف « لَمْ » آمده باشد، معنی ماضی منفی می‌دهد: لَمْ يَذْهَبْ = مَذْهَبَ = زَفَتْ (مهم)

فعل ماضی نقلی: قَدْ + فعل ماضی ساده = ماضی نقلی

قَدْ ذَهَبْتُ = رفته‌ام قَدْ ذَهَبْتَ = رفته‌ای قَدْ ذَهَبَ = رفته است

فعل ماضی بعید:

(۱) کان + فعل ماضی ← کان ذَهَبَ = رفته بود (۲) کان + قَدْ + فعل ماضی ← کان قَدْ ذَهَبَ: رفته بود (بعید بود داره ۱):

اگر صیغه فعل اصلی تغییر کند، صیغه کان هم تغییر می کند:

(۱) کان ذَهَبَ	(۴) کانتُ ذَهَبْتُ	(۷) کُنتَ ذَهَبْتِ	(۱۰) کُنْتُ ذَهَبْتِ
(۲) کانا ذَهَبَا	(۵)	(۸)	(۱۱)
(۳) کانوا ذَهَبُوا	(۶) کُنْ ذَهَبْنَ	(۹) کُنْتُمْ ذَهَبْتُمْ	(۱۲) کُنْتُنَّ ذَهَبْتُنَّ
			(۱۴) کُنَّا ذَهَبْنَا

فعل ماضی استمراری:

کان + فعل مضارع ← کان يَذْهَبُ = می رفت (استمراری می داره ۱)

اگر فعل قبل از فاعل و در اول جمله بکار رود در صیغه های غایب باید مفرد بیاید:

علي و احمد و رضا ذَهَبُوا = ذَهَبَ علي و احمد و رضا ← جَلَسَ التلاميذ و كَتَبُوا دَرَسَهُمْ

اگر فعل قبل از فاعل بکار رود، باید مفرد بیاید ولی اگر بعد از فاعل بکار رود، باید مناسب فاعل باشد.

(۱) کان يَذْهَبُ التلاميذُ

دانش آموزان می رفتند: (۲) کان التلاميذُ يَذْهَبُونَ هر سه تعریب (معنی) درست است.

(۳) التلاميذُ كانوا يَذْهَبُونَ

نکته: اگر فاعل یا نائب فاعل جمع مکسر غیر عاقل (اشیاء و حیوانات) باشد فعل بصورت مفرد مؤنث می آید.

مثل: كَسَرَتْ الأشجارُ (درختها شکستند.) قَطَعَتْ الأشجارُ (درختها بریده شدند.)

ماضی بعید و استمراری به دو صورت منفی می شوند:

(۱) ما + کان + فعل اصلی: ما کان ذَهَبَ = نرفته بود

(۲) لَمْ + مضارع مجزوم کان + فعل اصلی: لَمْ يَكُنْ ذَهَبَ = نرفته بود

فعل لازم و متعدی: فعل متعدی هم فاعل می گیرد و هم مفعول؛ مثل: كَتَبَ، قَتَلَ، قَالَ

فعل متعدی به مفعول احتیاج دارد: قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنَ = یزید امام حسین (ع) را کشت.

فعل لازم به مفعول احتیاج ندارد و فقط با فاعل معنی جمله اش کامل می شود. مثل: ذَهَبَ حُسَيْنٌ، جاءَ أَحْمَدُ

برای اینکه بفهمیم فعلی لازم است یا متعدی به اول آن، کلمه (آن را) یا (او را) اضافه می کنیم اگر با معنی بود،

متعدی است و اگر بی معنی بود، لازم است. أَكَلَّ (خورد)؛ قَتَلَ (= کشت) متعدی اند ولی جاءَ (= آمد)، لازم است.

نکاتی در مورد فعل متعدی:

اگر فعلی در باب افعال یا تفعیل باشد، متعدی است. (جَلَسَ، لازم است ولی أَجْلَسَ، متعدی است.)

نَزَلَ = نازل شد (لازم) أَنْزَلَ = نازل کرد (باب افعال = متعدی) نَزَّلَ = نازل کرد (باب تفعیل = متعدی)

اگر در جمله‌ای مفعول وجود داشته باشد فعلش متعدی است و اگر مفعول نگیرد، فعلش لازم است.

اگر به آخر فعلی ضمیر چسبان اضافه شده بود آن فعل حتماً متعدی است: كَتَبَهُ، قَتَلَهُمْ، يَحْرِسُكَ

هر فعلی مجهول باشد، حتماً متعدی است. قُتِلَ (کشته شد، مجهول و متعدی) (فعل‌های مجهول اولین حرفشان ُ دارد.)

اگر بعد از فعل جمله و قبل از مفعول حرف جر «بِ» قرار گیرد، آن فعل متعدی می‌شود.

حتی ممکن است بین فعل لازم و حرف (بِ) فاصله باشد.

جاء (آمد) = لازم جاء بِ (آورد) = متعدی ذَهَبَ (رفت) = لازم ذَهَبَ بِ (برد) = متعدی

جاء مُحَمَّدٌ بِدينِ الحقِّ = محمد (ص) دین حق را آورد. (متعدی)

نکته - بعضی فعل‌های متعدی دو مفعول می‌گیرند. (تَأْخُذُ مَفْعُولَيْنِ) مفعول دوم شبیه متمم ترجمه می‌شود.

أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ الطَّعَامَ
فعل و فاعل مفعول اول مفعول دوم
(بخشیدم به فقیر غذا را)

جَعَلَ (قرار داد) - وَجَدَ (یافت) - سَمِيَ (نامید) - آتَ (بده) - أَدَاكَ (چشاند) - أَعْطَى (بخشید) - أَلْبَسَ (پوشاند)

أَبْلَغَ (رساند) - وَهَبَ (بخشید) - رَزَقَ (روزی داد) - أَحَدَ (گرفت) - حَسِبَ (پنداشت) - وَعَدَ (وعده داد)

برای تشخیص فعل‌های دو مفعولی در جمله، باید هر دو مفعول وجود داشته باشند.

اگر فعلی متعدی باشد و به باب افعال یا تفعیل برود دو مفعولی می‌باشد. لَبَسَ = پوشید؛ أَلْبَسَ = پوشاند

چند فعل متعدی: حَزَرَ (آزاد کرد) - أَمْلَأَ (پر کرد) - تَعَلَّمَ (یاد گرفت)، أَضْحَكَ (خندانند)، هَجَرَ (ترك کرد)

فعل‌های باب إستفعال در کتاب درسی اکثراً متعدی هستند. إِسْتخْدَمَ = بکار گرفت

چند فعل لازم: فَازَ (پیروز شد) - فَاضَ (پُر شد) - إِمْتَلَأَ (پر شد) - جَاعَ (گرسنه شد) - جَلَسَ (نشست)

حَزَرَ (آزاد شد) - تَحَرَّرَ (آزاد شد) - أَفْلَحَ (رستگار شد) - تَقَدَّمَ (پیش رفت) - تَهَيَّأَ (آماده شد) -

فعل‌هایی که آخر معنی‌شان: شد و می‌شود دارد معمولاً لازم‌اند. خَرَجَ = خارج شد؛ يَخْرُجُ = خارج می‌شود.

فعلی که ماضی آن بر وزن فَعَّلَ باشد، یعنی حرف وسطش ُ داشته باشد، لازم است: كَرَّمَ - حَسَنَ - طَوَّلَ

فعل‌های باب إنفعال، إفتعال و تَفَعَّلَ معمولاً لازم هستند. إندَفَعَ - اجْتَمَعَ - تَقَرَّبَ

عربی (۱) درس دوم: الْمَوَاعِظُ الْعَدَدِيَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ← نصیحت‌ها و پندهای عدددار از فرستاده خدا

عدد نویسی:

در عربی اعداد «یک و دو» عدد نیستند بلکه صفت هستند و قواعد صفت و موصوف را دارند و بعد از موصوف می‌آیند.

۱- عدد يك دو حالت دارد: واحد (مذکر) ← قَرَأْتُ كِتَابًا وَاحِدًا واحدَة (مؤنث) ← تِلْكَ شَجَرَةٌ وَاحِدَةٌ

۲- عدد دو چهار حالت دارد: اثنان: مذکر اثنین: مذکر اثنان: مؤنث اثنین: مؤنث

هذان کتابان اثنان هاتان شجرتان اثنان قرأت کتابین اثنین

اعداد اصلی ۳ تا ۱۰

۳- ثلاث ثلاثة کُتِبَ = سه کتاب

۴- أربع أربعة اربع شجرات = چهار درخت

۵- خمس خمسة خمسة مساجد ← ۵ مسجد

۶- ست ستة

۷- سبع سبعة (أسبوع = هفته)

۸- ثمانی ثمانية (ثامن الأئمة = امام هشتم)

۹- تسع تسعة (تاسوعا = نهم محرم)

۱۰- عشر عشرة (عاشورا = دهم محرم)

۳ کتاب = ثلاثه کُتِبَ ← کلمه سه عدد است و کلمه کتاب معدود است.

معدود نکره است و «أَكْ» نمی‌گیرد: ۴ قلّه ← اربع قُللٍ (درست) اربع القُلل (غلط)

معدود ۳ تا ۱۰ با اینکه بصورت جمع می‌آید ولی مفرد ترجمه می‌شود.

عدد ۱۱ دو حالت دارد: اَحَدٌ عَشَرَ (مذکر) ← اَحَدٌ عَشَرَ كُوكِبًا احدى عشرة (مؤنث) ← احدى عشرة شجرة

عدد ۱۲ چهار حالت دارد: اثنا عشر اثنی عشر اثننا عشره اثنتی عشره

جاء اثننا عشر معلماً جاءت اثننا عشرة معلمة رأيت اثنی عشر معلماً

اعداد اصلی برای اسم مذکر: واحد ← اثنان ← ثلاثة ← أربعة ← خمسة..... (خمسَة مساجد)

اعداد اصلی برای اسم مؤنث: واحدة ← اثنان ← ثلاث ← أربع ← خمس..... (خمس شجرات)

اعداد ترتیبی: یکم ، دوم ، سوم ، چهارم (بجز اَوَّل) بقیه بر وزن فاعِل و فاعِلَة می آیند:

اَوَّل - ثانی - ثالث - رابع - خامس - سادس - سابع - ثامن - تاسع - عاشر - حادی عشر - ثانی عشر

اعداد ترتیبی همیشه بعد از اسم اصلی می آیند و معمولاً همراه « اَک » هستند و چون صفت هستند، از لحاظ مؤنث یا

مذکر بودن و حرکت حرف آخر مثل اسم اصلی ما قبل خود هستند:

الْدَّرْسُ الْخَامِسُ (درس پنجم) مِّنَ الشَّجَرَةِ الْعَاشِرَةِ (از درخت دهم)

صفت

صفت

هَذِهِ الشَّجَرَةُ الرَّابِعَةُ

صفت

قَرَأْتُ الدَّرْسَ الرَّابِعَ

صفت

اعداد ترتیبی برای اسم مذکر: اَوَّل ← ثانی ← ثالث ← رابع ← خامس ← سادس ← سابع (الدَّرْسُ الثَّالِثُ)

اعداد ترتیبی برای اسم مؤنث: اَوَّلَى ← ثانیة ← ثالِثة ← رابعة ← خامسة ← سادسة ← سابعة... (الشَّجَرَةُ الثَّالِثَةُ)

اعداد عقود (۲۰ تا ۹۰):

اعداد ۲۰ تا ۹۰ = عِشْرُونَ - ثَلَاثُونَ - اَرْبَعُونَ - خَمْسُونَ - سِتُّونَ - سَبْعُونَ - ثَمَانُونَ - تِسْعُونَ

اعداد ۹۰ تا ۲۰ = عِشْرِينَ - ثَلَاثِينَ - اَرْبَعِينَ - خَمْسِينَ - سِتِّينَ - سَبْعِينَ - ثَمَانَتِينَ - تِسْعِينَ

روزهای هفته: سَبْت ← اَحَد ← اِثْنَيْنِ ← ثَلَاثَاء ← اَرْبَعَاء ← خَمِيسَ ← جُمُعَة

فصل ها: رَّبِيع (بهار) صَيْف (تابستان) حَرِيف (پاییز) شِتَاء (زمستان)

جوایز مسابقات: نفر اول ← ذَهَب (طلا)

نفر دوم ← فِضَّة (نقره)

نفر سوم ← برونزیه

عربی (۱) درس سوم: مَطَرُ السَّمَكِ ← باران ماهی

عربی (۱) درس چهارم: اَلتَّعَايُشُ السِّلْمِيُّ ← همزیستی مسالمت آمیز

فعل ثلاثی: فعلی است که ریشه آن سه حرف است یعنی اولین صیغه ماضی آن در ثلاثی مجرد، سه حرفی است.

ثلاثی مجرد: فعلی که جزء هیچکدام از بابها نیست و اولین صیغه ماضی آن همان سه حرف اصلی را دارد و حرف

زائدی نگرفته است ولی وقتی به یکی از بابها می‌روند ثلاثی مزید می‌شوند. خَرَجَ (ثلاثی مجرد) ← اِسْتَخْرَجَ (ثلاثی مزید)

ثلاثی مزید (= بابها): فعلی است که اولین صیغه ماضی آن بیشتر از سه حرف دارد و حرف زائد گرفته است،

بابهای ثلاثی مزید برای بیان معانی جدید می‌باشند:

خَرَجَ لَاعِبٌ مِنَ الْمَلْعَبِ (یک بازیکن از زمین خارج شد.) (ثلاثی مجرد)

اَخْرَجَ الْحَكَمَ لَاعِبٍ مِنَ الْمَلْعَبِ (داور یک بازیکن را از زمین اخراج کرد.) (ثلاثی مزید)

عَفَرَ اللهُ الْمَذْنِبَ (خدا گناهکار را آمرزید.) (ثلاثی مجرد)

اِسْتَعْفَرَ الْمَذْنِبَ (گناهکار آمرزش خواست.) (ثلاثی مزید)

هشت باب ثلاثی مزید:

ماضی	مضارع	مصدر	حروف زائد	مثال
(۱) أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ	أ يَ يَ ت	أَخْرَجَ يُخْرِجُ إِخْرَاجٌ
(۲) فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ	ـَ	فَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحٌ
(۳) اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالٌ	ا ن	اِنْقَلَبَ يَنْقَلِبُ اِنْقِلَابٌ
(۴) اِفْتَعَلَ	يُفْتَعِلُ	اِفْتِعَالٌ	ا ت	اِكْتَشَفَ يَكْتَشِفُ اِكْتِشَافٌ
(۵) تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	ت ـ	تَذَكَّرَ يَتَذَكَّرُ تَذَكُّرٌ
(۶) فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	ا	جَاهَدَ يُجَاهِدُ مُجَاهَدَةٌ
(۷) تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	ت ا	تَقَاعَطَ يَتَقَاعَطُ تَقَاعُطٌ
(۸) اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالٌ	س ت	اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجٌ

خُرُوجٌ - نُزُولٌ - ذُهَابٌ (مصدر ثلاثی مجردند) ولی اِنزَالٌ - تَذَهِيْبٌ - اِسْتِخْرَاجٌ (مصدر ثلاثی مزیدند.)

باب اِفعال و تَفَعُّل: برای متعدی کردن فعل لازم بکار می‌روند. (اِخْرَاجٌ و تَفْرِيحٌ)

باب مُفَاعَلَةٌ و تَفَاعُلٌ: برای بیان مشارکت بکار می‌روند. (مُكَاتَبَةٌ ، تَقَاعُطٌ)

باب اِنْفَعَال و اِفْتَعَال و تَفَعُّل برای پذیرفتن اثر فعل بکار می‌روند: (انقلاب ، اکتشاف ، تَعَلَّمَ)

باب اِسْتِفْعَال: برای طلب و درخواست بکار می‌رود. (اِسْتِغْفَار) (لِطَلْب)

نکاتی در مورد بابها:

صیغه اول امر حاضر باب اِفْعَال بر وزن: ← (اَفْعِلْ)، تفعیل ← (فَعَّلْ)، انفعال ← (اِنْفَعِلْ)، افتعال ← (اِفْتَعِلْ)، تَفَعَّلْ ← (تَفَعَّلْ)، مُفَاعَلَةٌ ← (فَاعِلْ)، تفاعل ← (تَفَاعَلْ) و استفعال ← (اِسْتَفْعِلْ) می‌آید.

تشخیص تعداد حروف زائد بابها: برای تشخیص تعداد حروف زائد بابها به اولین صیغه ماضی آنها نگاه می‌کنیم:

يُجَاهِدُونَ یک حرف زائد دارد چون اولین صیغه ماضی اش جَاهَدَ است: يُجَاهِدُونَ ← يُجَاهِدُ ← جَاهَدَ (یک حرف زائد)

اگر فعلی در باب اِفْعَال، تَفَعِيل و یا مُفَاعَلَةٌ باشد یک حرف زائد دارد و اگر باب استفعال باشد سه حرف زائد دارد،

بقیه بابها دو حرف زائد دارند. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ مؤلفی باشید.

هر گاه کلمه‌ای هم به باب افتعال بخورد و هم به انفعال؛ پاسخ حتماً باب افتعال است: زیرا فعلهای سه حرفی

معمولاً اولین حرفشان « ن » است نه « ت » ؛ « ت » نشانه باب افتعال است . (نَصَرَ ، نَظَرَ ، نَقَلَ)

انتصار - انتظار - انتقال (افتعال) انکسار - انقلاب - انقطاع (انفعال)

اِسْتِنَاد - اِسْتِتَار - اِسْتِمَاع - اِسْتِرَاق - اِسْتِوَاء ، جزء باب اِفْتَعَال آند چون « س » جزء حروف اصلی خودشان است.

کلمات: اِنْكَار - اِنْزَال - اِنْقَاذ - اِنْتِجَاج ، بر وزن اِفْعَال هستند نه اِنْفَعَال (اِنْفَعَال ۶ حرف)، (اِفْعَال ۵ حرف)

مصدر دوم باب مُفَاعَلَه بر وزن: فِعَال است. (مُفَاعَلَه ⇔ مترادف = فِعَال)

جِوَار = مُحَاوَرَة جِهَاد = مُجَاهَدَة دِفَاع = مُدَافَعَة خِلَاف = مُخَالَفَة

مصدر دوم باب تَفَعِيل، تَفَعَّلَه است. (تَجْرِبَة، تَبَصَّرَة، تَسْلِيَة، تَرْبِيَة، تَذَكَّرَة، تَوْصِيَة) مصدر باب تَفَعِيل آند.

راه تشخیص باب‌های ثلاثی مزید:

وجود تشدید علاوه بر سه حرف اصلی نشانه باب تَفَعِيل است. عَلَّمَ - يُعَلِّمُ - كَرَّمَ - مَعَلَّمَ

وجود حرف (ت) و تشدید علاوه بر سه حرف اصلی نشانه باب تَفَعَّل است. تَعَلَّمَ - يَتَعَلَّمُ - مَتَعَلَّم

وجود حرف (ت) علاوه بر سه حرف اصلی نشانه باب اِفْتَعَال است. اِخْتَرَعَ - مَكْتَشَف

برای نشان دادن حالت غیر واقعی و امری خلاف واقع باب تَفَاعُل بکار می‌رود: مانند: تَطَاهُر = وانمود کرد

(مَرَضَ) تَمَارَضَ ← تَفَاعُل تَمَارَضَ = خود را به مرضی زدن

مشارکت در باب تَفَاعُل از مُفَاعَلَة بیشتر است؛ در ترجمه باب تَفَاعُل کلمه یکدیگر را می‌آوریم: تَقَاتَع = یکدیگر را قطع کردن



← این آفرینشِ خداست. **عربی (۱) درس پنجم: هذا خَلَقَ اللهُ**

جمله فعلیه: جمله‌ای است که با يك فعل آغاز می‌شود که اگر فعل آن لازم باشد فقط فعل و فاعل دارد؛ ولی اگر فعل متعدی باشد، مفعول هم دارد.

جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول

جمله فعلیه با فعل لازم: جاءَ أَحْمَدُ
فاعل

جمله فعلیه با فعل متعدی: قرأَ التَّمِيذُ الدَّرْسَ
فاعل مفعول

فاعل

فاعل کننده کار است و معمولاً کلمه دوم در جمله‌های فعلیه است: قَتَلَ يَزِيدٌ حُسَيْنَ
فاعل و مرفوع

فاعل باید بعد از فعل بیاید؛ اگر قبل از آن بیاید فاعل نیست بلکه مبتدا است؛

بر این اساس جمله: ذَهَبَتِ الْفَاطِمَةُ، و جمله: الْفَاطِمَةُ ذَهَبَتْ از لحاظ نقش‌ها محل اعرابی با هم فرق دارند.

<u>ذَهَبَتِ الْفَاطِمَةُ</u>	<u>الْفَاطِمَةُ ذَهَبَتْ</u>
فعل	مبتدا (مرفوع)
فاعل (مرفوع)	خبر از نوع جمله فعلیه

ممکن است فاعل بلافاصله بعد از فعل نیاید: قَتَلَ يَزِيدٌ حُسَيْنَ
مفعول فاعل

مفعول = (مفعول به)

جمله فعلیه با فعل آغاز می‌شود، بعد از فعل فاعل می‌آید و در مرحله‌ی سوم مفعول می‌آید. قَتَلَ يَزِيدٌ حُسَيْنَ

در ترجمه مفعول بعد از حروف (به-با-از) یا قبل از حرف (را) قرار می‌گیرد:

← عمرش رسید به سه ماه. بَلَغَ عُمُرُهُ ثَلَاثَةَ شَهْوَرٍ

← سعید با محمد نامه‌نگاری کرد. كَاتَبَ سَعِيدٌ مُحَمَّدًا

← از دشمنان ترسیدم. خَفْتُ الْاَعْدَاءَ

← دانش‌آموز درس را خواند. قرأَ التَّمِيذُ الدَّرْسَ

گاهی ممکن است مفعول قبل از فاعل هم بکار رود: كانَ يَحْرُسُ الْمَدِينَةَ سَدُّ حَجْرِيٌّ كَبِيرٌ

بعد از فعلهای «رَأَيْتُ و يُحِبُّ» معمولاً بلافاصله مفعول داریم. ما رَأَيْتُ شَيْئًا ... ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ

ضمایر متصل اگر به فعل متصل شوند، مفعول و منصوبند. رَأَيْتُهُ ؛ يُحِبُّكَ (چنین فعلی متعدی است)

معمولاً اولین کلمه بعد از فعل امر و نهی مخاطب، مفعول است. اَكْتُبِ الدَّرْسَ ، لا تَنْزُكِ الصَّلَاةَ

معمولاً بعد از فعل های صیغه ۱۳ و ۱۴ نیز بلافاصله مفعول داریم. اَكْتُبِ دَرْسِي ، تَعْبُدُ اللَّهَ

اگر فعل وسط جمله بیاید معمولاً فاعلش همراه خودش است (فعل و فاعل) و اولین کلمه بعدش مفعول است:

الْمِعْدَةُ تَهْضُمُ الطَّعَامَ

جمله اسمیه: مبتدا + خبر اللَّهُ وَاحِدٌ

جمله اسمیه جمله ای است که با يك اسم آغاز می شود؛ اسمی که اول جمله می آید مبتدا است: به اسمی که در مورد

مبتدا گزارش می دهد خبر می گویند؛ مبتدا و خبر همیشه مرفوع اند، یعنی آخرشان (ء ، ء ، وَنَ ، اِنِ) دارد.

خبر نکره است و معمولاً نباید «أَلْ» بگیرد؛ اگر خبر، معرفه به اضافه باشد نباید «أَلْ» بگیرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ ← اللَّهُ أَكْبَرُ
 مبتدا و مرفوع خبر و محلاً مرفوع مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع

مبتدا و خبر هر کدام ممکن است صفت یا مضاف الیه داشته باشند:

التَّلْمِيذُ الصَّبُورُ نَاجِحٌ تَلْمِيذُ الْمَدْرَسَةِ نَاجِحٌ
 مبتدا صفت خبر مبتدا مضاف الیه خبر

مضاف الیه - معطوف - صفت و جار و مجرور خبر نیستند.

جار و مجرور و قید زمان و مکان به شرطی خبر هستند که در جمله چیزی غیر از آن ها وجود نداشته باشد.

خبر ممکن است شبه جمله باشد، شبه جمله به دو صورت می آید.

(۱) جار و مجرور: فِي الدَّارِ (۲) قید زمان و مکان و مضاف الیه بعد از آن ها: بَعْدَكَ

رَجُلٌ قَبْلَكَ ← قَبْلَكَ رَجُلٌ (غلط) (درست)
 مبتدا و مرفوع خبر شبه جمله و محلاً مرفوع

رَجُلٌ فِي الدَّارِ ← فِي الدَّارِ رَجُلٌ (غلط) (درست)
 مبتدا و مرفوع خبر شبه جمله و محلاً مرفوع

اگر مبتدا نکره باشد باید بعد از خبر بیاید؛ وقتی خبر شبه جمله باشد مبتدا باید به صورت نکره و در آخر بیاید.

فِي الدَّارِ رَجُلٌ

نکته مهم: کلمه ای که بعد از اسم اشاره می آید اگر «أَلْ» داشته باشد معمولاً صفت است ولی اگر «أَلْ» نداشته

باشد خبر و مرفوع است: ذَلِكَ الْمُعَلِّمُ (صفت) هَذَا مُعَلِّمٌ (خبر مفرد) ذَلِكَ مُعَلِّمٌ (خبر مفرد)

خبر مقدم و مبتدای مؤخر: خبر در دو صورت مُقَدَّم می‌شود و در ابتدای جمله می‌آید:

(۱) هر گاه جمله‌ای جار و مجرور آغاز شود. (۲) هر گاه جمله با قید زمان و مکان آغاز شود:

فِي الْمَدْرَسَةِ كِتَابٌ قَبْلَكَ رَجُلٌ
خبر مقدم مبتدای مؤخر خبر مقدم مبتدای مؤخر

اگر بعد از جار و مجرور فعل بیاید خبر مقدم نداریم بلکه جمله فعلیه است.

فِي الْبَيْتِ يُوجَدُ الْخُبْرُ
جار و مجرور فعل مجهول نائب فاعل و مرفوع

انواع خبر

(۱) خبر مفرد: اللَّهُ وَاحِدٌ - الْمُسْلِمُونَ جَاهِدُونَ
خبر مفرد خبر مفرد خبر مفرد یعنی خبر جمله نیست ولی ممکن است اسم مثنی یا جمع باشد.

(۲) خبر جمله فعلیه: عَلِيٌّ يَقْرَأُ دَرْسَهُ ؛ عَلِيٌّ يَقْرَأُ
خبر جمله فعلیه خبر جمله فعلیه

(۳) خبر جمله اسمیه:

اللَّهُ إِسْمُهُ عَظِيمٌ اللَّهُ كَانَ وَاحِدًا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ لَيْسَ لَهُ قَلْبٌ عَلِيٌّ لَهُ كِتَابٌ
خبر جمله اسمیه خبر جمله اسمیه خبر جمله اسمیه خبر جمله اسمیه خبر جمله اسمیه

(۴) خبر شبه جمله:

فِي الدَّارِ رَجُلٌ قَبْلَكَ رَجُلٌ
خبر شبه جمله خبر شبه جمله

اگر در جمله یکی از انواع خبر باشد نوبت به خبر شبه جمله نمی‌رسد. أَنْتَ عَالِمٌ فِي جغرافيا (خبر مفرد)

خبر مفرد اگر اسم فاعل یا اسم مفعول و باشد از لحاظ جنس و تعداد با مبتدا مطابقت دارد:

الْمُعَلِّمُ عَالِمٌ الْمُعَلِّمَةُ عَالِمَةٌ التلاميذُ ناجحونَ التلميذاتُ ناجحاتُ

فعل موجود در خبر باید از لحاظ جنس و تعداد با مبتدا مطابقت داشته باشد: اللَّهُ يَعْلَمُ ، الْمُسْلِمُونَ يَعْلَمُونَ

خبر مفرد اگر مشتق باشد باید از لحاظ جنس و تعداد با مبتدا مطابقت داشته باشد:

الصَّوْمُ وَاجِبٌ الصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ الْحِكْمَةُ كَنْزٌ الْعِلْمُ كَنْزٌ
الشمسُ مشرقَةٌ الكتبُ جميلةٌ حَمْرَةٌ عالمٌ

وقتی جمله اسمیه است که مبتدا مرفوع باشد اگر جمله با یک اسم منصوب آغاز شود و یا با شبه جمله‌ای که

بعدها فعل باشد آغاز شود جمله فعلیه است: الكتابُ قرأتُهُ (اسمیه) الكتابُ قرأتُهُ (فعلیه)

مبتدا و مرفوع خبر جمله فعلیه محلاً مرفوع مفعول فعل و فاعل و مفعول

فرق خبر مفرد با خبر جمله اسمیه:

وقتی خبر با يك اسم آغاز می‌شود اگر آن اسم ضمیر چسبان داشته باشد خبر جمله اسمیه است و اگر ضمیر

نداشت نوع خبر: خبر مفرد است: (به مثالهای داده شده در خبر جمله‌ی اسمیه دقت شود.)

علی کتابه نظیف (خبر جمله اسمیه که خودش مبتدا و خبر دارد) مبتدا + اسم و ضمیر چسبان + کلمه مرفوع

اگر دو اسم کنار هم هر دو «أل» داشته باشند و یا هر دو تنوین داشته باشند دومی صفت است و اگر مثل

هم نباشند، دومی مضاف الیه است. هذا کتاب نظیف - الإنسان العاقل صبور

صفت = نعت: صفت در چهار حالت تابع موصوف است. (منعوت و نعت = موصوف و صفت)

- ۱- جنس (مذکر یا مؤنث) تَلْمِیذٌ مُّجْتَهِدٌ تَلْمِیْذَةٌ مُّجْتَهِدَةٌ
 - ۲- اعراب (حرکتِ حرفِ آخر) تَلْمِیْذًا مُّجْتَهِدًا تَلْمِیْذٍ مُّجْتَهِدٍ تَلْمِیْذٌ مُّجْتَهِدٌ
 - ۳- تعداد (مفرد ، مثنی ، جمع) تَلْمِیْذٌ مُّجْتَهِدٌ تَلْمِیْذَانِ مُّجْتَهِدَانِ تَلْمِیْذٌ مُّجْتَهِدُونَ تَلْمِیْذَاتٌ مُّجْتَهِدَاتٌ
 - ۴- معرفه یا نکره بودن: اَلتَّلْمِیْذُ الْمُجْتَهِدُ تَلْمِیْذًا مُّجْتَهِدًا
- قَرَأْتُ كِتَابًا مُّفِیْدًا جَلَسْتُ تَحْتَ شَجَرَةٍ مُّفِیْدَةٍ

حالت: اسم + مضاف الیه + صفت برای اسم اول: نافذة الصف الكبيرة أبی المریض أمی المریضة

اگر موصوف جمع مکسر اشیاء یا حیوانات (غیر عاقل) باشد صفت آن مفرد و مؤنث می‌آید:

فی کُتُبٍ مُّفِیْدَةٍ تَلْكَ أَشْجَارٌ كَبِیْرَةٌ قَرَأْتُ آيَاتٍ شَرِیْفَةً هَذِهِ الْأَمْرَاضُ الْمُهِلْكَةُ

یکی از فرق‌های مضاف‌الیه و صفت این است که اگر پسوند (تر) را به آخر (موصوف و صفت) اضافه کنیم با معنی

می‌شود ولی (مضاف و مضاف الیه) بی‌معنی است:

کِتَابٌ مُّفِیْدٌ (صفت و موصوف) كِتَابُ اللَّهِ (مضاف و مضاف الیه) بَابُ الْمَدْرَسَةِ (مضاف و مضاف الیه)

مُضَافٌ إِلَیْهِ: اگر دو اسم مربوط به هم، مثل: «در دبیرستان» کنار هم قرار بگیرند به اولی می‌گوییم مضاف و به اسم

دوم می‌گوییم: مضاف‌الیه؛ اعراب مضاف‌الیه، مجرور است؛ یعنی آخرش (= ، - ، ین) دارد. (کُلُّ مُضَافٌ إِلَیْهِ مَجْرُورٌ)

۳ نشانه اصلی وجود مضاف‌الیه:

۱- اسم اول أل ندارد، اسم دوم أل دارد. بابُ المَدْرَسَةِ

۲- اسم دوم ضمیر چسبان است. کتابُهُ

۳- اسم دوم اسم خاص آدم یا شهر و کشور است. شَعْبُ إِيْرَانَ

همچنین اگر اسم اول أَل نداشته باشد و اسم دوم یک اسم اشاره یا یک اسم موصول باشد؛ آن اسم اشاره یا اسم موصول، مضاف الیه هستند: کتابُ هذا، اول مَن، کل ما

البته الذی و التی بعد از اسم أَل دار صفت هستند به معنی: که؛ الرجل الذی، الشجرة التی، العلماء الذین

اسمهای دائم الإضافة: یعنی اسمهایی که اسم بعد از آنها همیشه مضاف الیه و مجرور است: کل یوم

كُلِّ - مَعَ - بَعْضَ - غَیْرِ - ذُو - جَمِیعَ ، أَحَدَ ، قَبْلَ - بَعْدَ - تَحْتَ - بَیْنَ - أَمَامَ - نَحْوَ - خَلْفَ... (فوق الشجرة) (یوم الجمعة)

کلمات ممنوع الإضافة: یعنی کلماتی که اسم بعد از آنها هرگز مضاف الیه نیست:

فعلها - اسمهای اشاره - اسمهای موصول - ضمیرها - اسمهای «أَل» دار و تنوین دار:

در عبارت: هذا الكتاب (الكتاب، مضاف الیه نیست).

اسم مثنی و جمع مذکر سالم که آخرشان (ون) (ان) (ین) دارد اگر مضاف واقع شوند، حرف «ن» از آخرشان حذف می شود:

جاء مُعَلِّمُونَ المَدْرِسَةِ (غلط) ← جاء مُعَلِّمُوا المَدْرِسَةِ (درست)

مِن مُعَلِّمِیْنِ المَدْرِسَةِ (غلط) ← مِّن مُعَلِّمِی المَدْرِسَةِ (درست)

مِن فَلَاحِیْنِ القَرْیَةِ (غلط) ← مِّن فَلَاحِی القَرْیَةِ (درست)

مُحِبَّتٍ + والِدِیْنِ + ه ← مُحِبَّتٍ والِدِیْهِ عَیْنِیْنِ + ی = عَیْنِی (دو چشم من)

راه تشخیص صفت:

اگر ۲ اسم کنار هم بیایند و هر دو «أَلْ» یا هر دو تنوین داشته باشند؛ اسم دوم حتماً صفت است.

الکتابُ المَفیدُ (صفت) طالِبَةٌ مُؤمِنَةٌ (صفت)

همه رنگها صفت هستند: هلالِ أَحْمَرٍ (صفت)

کلماتی که آخرشان «تِ» تشدید دار، یا «یة» دارد صفت هستند: «عَمَلٌ إنسانیٌّ، نِعَمِ إلهیَّةِ»

عدد ۱ و ۲ و اعداد ترتیبی صفت به حساب می آیند پس اگر اسم قبل از اینها مجرور باشد، اینها نیز مجرورند.

مِن قَمَرٍ واحِدٍ إِنَّ هَذِیْنِ کتابانِ اثْنانِ فی الدرسِ الثالثِ

صفت هم ممکن است مجرور باشد به شرطی که کلمه قبلش مجرور باشد. مِّن رَجُلٍ کَرِیْمٍ (صفت و مجرور)

پس اگر کلمه ای مجرور باشد فقط ممکن است یکی از ۳ نقش زیر را داشته باشد: مؤلف: علی زنگنه ۶۷۲۰ ۱۵۰ ۹۱۲ مؤلف: موفق باشید.

(۱) جار و مجرور (۲) مضاف الیه (۳) صفت و معطوف (به دلیل تبعیت از کلمه قبل)

صفت از نوع جمله: جمله وصفیه بعد از کلمه نکره می آید: جاء رَجُلٌ إِسمُهُ أَحْمَدُ (جمله وصفیه)



عربی (۱) درس ششم: ذوالقرنین

معلوم، مجهول:

فعل معلوم فعل است که فاعل آن مشخص است:

قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنَ
فعل معلوم فاعل (مرفوع) مفعول (منصوب)

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن مشخص نیست و نسبت آن به مفعول است:

قُتِلَ حُسَيْنٌ
فعل مجهول نائب فاعل (مرفوع)

مراحل مجهول کردن جمله:

(۱) مجهول کردن فعل: ماضی بر وزن فَعَلَ، مضارع بر وزن يُفَعَلُ (زمان فعل نباید تغییر کند.)

(۲) حذف فاعل (اگر فاعل صفت یا مضاف الیه داشته باشد آنها هم باید حذف شوند.)

(۳) مفعول را مرفوع می‌کنیم تا به نائب فاعل تبدیل شود.

(۴) مطابقت فعل و نائب فاعل (از نظر مذکر و مؤنث بودن)

ضَرَبَ أَحْمَدُ عَلِيًّا ← (مجهول) ← ضَرِبَ عَلِيًّا

ضَرَبَ أَحْمَدُ فَاطِمَةَ ← (مجهول) ← ضَرِبَتْ فَاطِمَةَ

ضَرَبَ أَحْمَدُ مَهْنَدِسِينَ ← (مجهول) ← ضَرِبَ مَهْنَدِسُونَ

مجهول کردن فعل ماضی: فَعِلَ

حرف قبل از آخر را کسره می‌دهیم و حرفهای ما قبل آن را اگر حرکت داشت مضموم می‌کنیم:

قَتَلَ = کُتِلَ (معلوم) ⇨ قَتِلَ = کُتِلَ (مجهول) شد

إِسْتَخْرَجَ ← أُسْتُخِرَ

ترجمه فعل مجهول ماضی:

به آخر آن « شد » اضافه می‌کنیم: قَتَلَ = کُتِلَ ⇨ قَتِلَ = کُتِلَ شد

مجهول کردن فعل مضارع: يُفَعِّلُ

برای مجهول کردن فعل مضارع حرف اول را ضمه می‌دهیم و حرف قبل از آخر را فتحه می‌دهیم:

يُقْتَلُ = می‌کشد (معلوم) ← يُقْتَلُ = کشته می‌شود (مجهول)

فقط فعلهای متعدی را می‌شود مجهول کرد و بالعکس اگر فعلی مجهول باشد، حتماً متعدی بوده است.

عَرَسَ الطفلُ الأزهارَ الجميلةَ: ← عَرَسَتْ الأزهارُ الجميلةُ (عَرَسَ مجهول شده است، پس: عَرَسَ = متعدی)

چه فعل‌هایی را نمی‌شود مجهول کرد:

(۱) فعل لازم (جَلَسَ = غلط) جَلَسَ = نشست (لازم است).

(۲) فعل ناقصه «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ، أَصْبَحَ»

(۳) فعل امر و نهی أَتْرَكَ = ترک کن، مجهول نمی‌شود. (بلکه تبدیل به مضارع مجهول می‌شود.)

ترجمه فعل مجهول مضارع:

به آخر آن «می‌شود» اضافه می‌کنیم: يُقْتَلُ = می‌کشد → يُقْتَلُ = کشته می‌شود

نائب فاعل

نائب فاعل مثل فاعل است فقط وقتی به آن نائب فاعل می‌گوییم که فعل جمله، مجهول باشد و اکثر فعلهای مجهول اولین حرفشان ضمه دارد.

قُتِلَ يُقْتَلُ وَجِدَ يُوجَدُ

اگر جمله‌ای دارای فعل مجهول باشد در آن جمله فاعل وجود ندارد و مفعول هم به نائب فاعل تبدیل شده است.

قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنَ ← (مجهول) قَتَلَ حُسَيْنَ
فعل معلوم فاعل و مرفوع مفعول و منصوب فعل مجهول نائب فاعل و مرفوع

اگر فعل جمله دو مفعولی باشد وقتی مجهول می‌شود:

مفعول اول به نائب فاعل تبدیل می‌شود و مرفوع می‌گردد ولی مفعول دوم، همچنان مفعول و منصوب باقی می‌ماند.

جَعَلَ اللهُ الأَرْضَ مَهْدًا ← جَعَلَتِ الأَرْضُ مَهْدًا
فعل فاعل مفعول اول مفعول دوم منصوب نائب فاعل مفعول

این فعل‌ها مجهول هستند ولی ظاهرشان تغییر کرده است:

قِيلَ = گفته شد يُقَالُ = گفته می‌شود يُصَادُ = شکار می‌شود

عربی (۱) درس هفتم: یا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ ← ای کسی که شگفتی‌هایش در دریاهاست.

(۱) حروف جر عبارتند از:

بِ - تَ - كَ - لَ - وَ - مِنْذُ - مُذْ - خَلَى ' رُبَّ - حاشا - مِنْ - عَدَا - فِي - عَنَ - إِلَى - حَتَّى - عَلَى '

حرف «واو» اگر به معنی (قسم به) باشد حرف جر است.

وَاللَّهِ - وَالْعَصْرِ - وَالْفَجْرِ - وَالْقَلَمِ «واو قسم حرف جر است.»

حرف جر: لَ همیشه کسره دارد مگر وقتی که بعد از آن ضمیر متصل بیاید که در آن صورت فتحه دارد: لَهُ ، لَكَ

جار و مجرور: برخی از حروف حرف جر نامیده می‌شوند؛ زیرا اسم بعد از خود را مجرور (- یا -) می‌کنند:

بِ ، كَ ، عَنَ ، فِي ، إِلَى ، لَ (برای) ، مِنْ ، عَلَى ' (همان حروف اضافه در فارسی)

فِي + الْمَدْرَسَةِ ← فِي الْمَدْرَسَةِ	فِي + مَدْرَسَةً ← فِي مَدْرَسَةٍ
مرفوع جار و مجرور	مرفوع جار و مجرور

نون وقایه:

نون ساکنی است که هنگام اضافه شدن ضمیر (ی) متکلم به فعل و برخی از حروف بین آن دو می‌آید.

صَرَبَ + ي ← ضَرَبَنِي إِنَّ + ي ← إِنَّنِي

انواع واو

۱- واو قَسَم : یعنی قسم به : این واو همان واو حرف جر و عامل است .

وَاللَّهِ ، وَالْفَجْرِ ، وَالْعَصْرِ ، ن وَالْقَلَمِ (جار و مجرور)

۲- واو عطف : حرف عطف بین دو کلمه یا دو جمله می‌باشد و غیر عامل است ، کلمه‌ی بعد از آن معطوف است .

و مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (واو عاطفه)	جاءَ عَلَيَّ وَ مُحَمَّدٌ (واو عاطفه)
معطوف	معطوف

۳- حرف «واو حالیه» همیشه بعد از يك کلمه ی معرفه و قبل از جمله‌ی حالیه می‌آید و معنی آن (در حالی که) است :

جاءَ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ يَضْحَكُ = محمد در حالی که می‌خندید آمد.

حرکت حرف آخر اسم در ۲ حالت مجرور می‌شود یعنی آخرین حرف (- یا -) دارد:

(۱) مجرور به حرف جر : فِي الْمَدْرَسَةِ (جار و مجرور به حرف جر)

(۲) مضاف الیه : بَابُ الْمَدْرَسَةِ (مضاف الیه و مجرور)

بیشتر اسم‌ها فقط به یکی از این سه حالت ظاهر می‌شود : ۱- با تنوین ۲- با ال ۳- مضاف

عربی (۱) درس هشتم: صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ ← صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

اسم فاعل:

اسم فاعل بر کننده کار یا دارنده یک حالت دلالت می کند و در ثلاثی مجرد بر وزن **فاعِل** ساخته می شود.

صَنَعَ ← صَانِع (سازنده)

قَتَلَ ← قَاتِل (کُشنده)

اسم فاعل در ثلاثی مزید: (بابها)

اسم فاعل در بابها از فعل مضارع ساخته می شود: بجای حرف اول «مُد» می گذاریم و حرف قبل از آخر را کسره می دهیم.

يُرْسِلُ ← مُرْسِل (فرستنده) يُعَلِّمُ ← مُعَلِّم (یاد دهنده)

کلمه‌ای که حرف اولش «مُد» باشد و حرف قبل از آخرش کسره یا (ي) باشد اسم فاعل و ثلاثی مزید است: مُدْرَس ، مُجِب ، مُرِيد ، مُنِير ، مُجِيب.

کلمه‌ای که حرف اولش «مُد» و حرف آخر یا قبل از آخرش «ي» باشد، اسم فاعل است: مُدْعِي ، مُتَعَدِي - مُدِير ، مُنِير ، آخِر ، آخِرَة ، أَمِير ، ضَالِّين ، جَاز ، تَام ، هَادِي ، قَاضِي (قُضَاة)، عَادِي (عُدَاة= دشمنان) همگی اسم فاعل ثلاثی مجردند.

اسم مفعول:

یعنی کسی که کار بر او واقع شده است و در ثلاثی مجرد اسم مفعول بر وزن **مَفْعُول** ساخته می شود.

صَنَعَ ← مَصْنُوع (ساخته شده)

قَتَلَ ← مَقْتُول (کُشته شده)

اسم مفعول در ثلاثی مزید:

از فعل مضارع ساخته می شود، بجای حرف مضارعه «مُد» می گذاریم و حرف قبل از آخر را مفتوح می کنیم:

يُرْسِلُ ← مُرْسَل (فرستاده شده) يُخَاطَبُ ← مُخَاطَب (خطاب شده، صدا شده)

کلمه‌ای که حرف اولش «مُد» باشد و حرف قبل از آخرش فتحه یا «الف» داشته باشد اسم مفعول ثلاثی مزید است:

مُرْسَل ، مُحَمَّد ، مُحَرَّم ، مُدَّكَّر ، مُؤَنَّث ، مُخَاطَب ، مُسْتَجَاب ، مراد (بجز وزن مفاعله، مثل: مُجَاهِدَة که مصدر است.)

کلمه‌ای که حرف اولش «مُد» و حرف آخر یا قبل از آخرش «الف» باشد، اسم مفعول است: مُنْتَهِي ، مرتضی - مُسْتَجَاب ، مُرَاد

اسم مبالغه:

بر داشتنِ صفتی به میزان بسیار زیاد دلالت می‌کند؛ دو وزن اصلی آن:

فَعَّالٌ: صَبَّارٌ **فَعَّالَةٌ**: عَلَّامَةٌ

حرف دوم در اسم مبالغه تشدید دارد.

حرف « ة، ة، ة » در آخر کلمه عَلَّامَةٌ و فَهَامَةٌ نشانه مؤنث بودن نیست بلکه نشانه کثرت است.

ذَلِكَ رَجُلٌ عَلَّامَةٌ تِلْكَ اِمْرَاةٌ عَلَّامَةٌ

اسامی شغلها گاهی وزن « فَعَّالٌ و فَعَّالَةٌ » می‌آید ولی معمولاً اسم مبالغه به حساب نمی‌آیند.

جَرَّاحٌ، طَيَّارٌ (خلبان)، خَبَّازٌ (نانوا)، رَسَّامٌ (نقاش)

اسامی ابزار و وسیله‌ها نیز گاهی وزن « فَعَّالٌ و فَعَّالَةٌ » می‌آید ولی معمولاً اسم مبالغه به حساب نمی‌آیند.

جَرَّازَةٌ (تراکتور)، سَيَّارَةٌ (ماشین)

برای تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل و اسم مکان در جمع مکسرها مفرد آنها را نگاه می‌کنیم:

تُجَّارٌ (تاجر = اسم فاعل)

مَحَاصِلٌ (مَحْصُولٌ = اسم مفعول)

أَكْبَرٌ (أكبر = اسم تفضیل)

مَسَاجِدٌ (مسجد = اسم مکان)

عطف به حروف: حروف عطف عبارتند از: **وَ، فَ، ثُمَّ، أَمْ، أَوْ، بَل، لا، لَكِنْ**

کلمه‌ای که بعد از این حروف بیاید معطوف است و اعرابش تابع کلمه قبل است:

جاء عليٌّ و محمدٌ ؛ جاء عليٌّ ثمَّ محمدٌ ← (عليٌّ = معطوف إليه ؛ محمدٌ = معطوف و تابع عليٌّ است.)

حرف « حَتَّى » قبل از فعل ماضی، حرف عطف است؛ قبل از فعل مضارع، حرف ناصبه، و قبل از اسم، حرف جر است.

به نام خدا

هـ

عربی (۲) درس اول: مین آیات الأخلاق ← از آیه‌های اخلاق

اسم تفضیل - اسم مکان

اسم تفضیل بر وزن **أَفْعَل** (مذکر)، **فُعَلَى** (مؤنث) می‌آید.

رضا **أَكْبَرُ** مِنَ الْجَوَادِ (اسم تفضیل) رضا از جواد بزرگتر است.

رضا **أَكْبَرُ** التَّلَامِیْذِ (صفت عالی) رضا بزرگترین دانش‌آموزان است.

الله **أَكْبَرُ** (صفت عالی) خدا بزرگترین است.

جمع مکسر اسم تفضیل بر وزن **أَفَاعِل** می‌آید: اکابر، آرازل، أفاضل

اگر بعد از اسم تفضیل حرف جر « مین » باشد صفت برتر است ولی اگر حرف جر « مین » نباشد یا اسم جمع

وجود دارد یا کلمه‌ای که « آَل » دارد و یا آخرین کلمه جمله است که در این سه حالت صفت برترین است.

لغات: أعظم و عظیمی - أحسن و حسنی - أدنی و دنیا - أعلى و علیا اسم تفضیل مذکر و مؤنث هستند.

(أَفْعَل و فُعَلَى = اسم تفضیل و مشتق)

دنیا - علیا بر وزن فُعَلَى هستند که دیکته آنها تغییر یافته، پس اسم تفضیل مؤنث‌اند.

کلمات: أَحَبَّ - أَشَدَّ - أَحَقَّ - أَبْقَى - أَعْلَى - أَعْلُونَ - أَقْوَى - آخِر - آخِرِينَ... همگی اسم تفضیل مذکرند. (أَفْعَل)

دو کلمه « خیر » و « شر » اگر به معنی بهتر و بدتر باشد، اصل آنها اخیر و اشر بوده و اسم تفضیل‌اند.

« خیر » و « شر » اگر اسم تفضیل باشند باید بعد از آنها حرف جر « مین = از » بیاید یا یک اسم بعدشان باشد.

این دو کلمه اگر « آَل » داشته باشند، اسم تفضیل نیستند.

آخِر: اسم تفضیل، ثلاثی مجرد

آخِر: اسم فاعل، ثلاثی مجرد

در عربی رنگ‌ها و عیب‌ها معمولاً یک وزن ثابت دارند: أَفْعَل (مذکر)، فَعْلَاء (مؤنث)

دقت کنیم این‌ها اسم تفضیل نیستند.

أَخْضَر: سبز أَصْفَر: زرد أَبْيَض: سفید أَسْوَد: سیاه أَحْمَر: قرمز أَرْزَق: آبی

مؤنث این رنگ‌ها: خُضْرَاء، صَفْرَاء، بَيْضَاء، سَوْدَاء، حَمْرَاء...

اسم مکان:

اسم مکان در ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعَل ، مَفْعِل و مَفْعَلَه می آید، اول اسم مکان « مَ » دارد:

مَكْتَب ، مَسْجِد ، مَقْبَرَة ، مَرْزَعَة ، مَغْرِب ، مَطْبَخ ، مَجْلِس ، مَنْظَر ، مَشْهَد (= صحنه)

جمع مکسر اسم مکان بر وزن مَفَاعِل می آید: مَسَاجِد ، مَكَاتِب ، مَنَاظِر ، مَشَاهِد

اسم‌های: مَدَار ، مَبْنِي ، مَأْوِي (جایگاه) ، مَجْرِي (نیز) ، اسم مکان‌اند.

مَطَار (فرودگاه) ، مَزَار (محل زیارت) ، مَقَام (جایگاه) ، مَكَان ، مَدَار (محل دور زدن) ، نیز ، اسم مکان‌اند.

اسم‌های: مَطَب - مَقَر - مَمَر - مَحَل ... نیز ، اسم مکان‌اند.

برای تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل و اسم مکان در جمع مکسرها مفرد آن‌ها را نگاه می‌کنیم:

تُجَّار (تاجر = اسم فاعل)

مَحَاصِل (مَحْصُول = اسم مفعول)

أَكْبَر (أَكْبَر = اسم تفضیل)

مَسَاجِد (مَسْجِد = اسم مکان)

همچنین برای اینکه بفهمیم کلمه‌ای مذکر است یا مؤنث به مفرد آن نگاه می‌کنیم:

فُقَرَاء جمع فقیر است و چون آخر کلمه فقیر (ة) ندارد، پس مذکر است.

مُتَّقُونَ ← مُتَّقِي « اسم فاعل، مذکر »

مُؤْمِنَات ← مُؤْمِنَه « اسم فاعل، مؤنث »

عَالِمُونَ ← عَالِم « اسم فاعل، مذکر »

شُعْرَاء مَذْكَر است چون مفرد آن « شاعر » مذکر است، ولی مَزَارِع مؤنث است، چون مفرد آن « مزرعة » مؤنث است.

حرف قَدْ: اگر قبل از فعل ماضی بیاید حرف تحقیق است به معنی: قطعاً و ماضی نقلی ولی اگر قبل از فعل مضارع

بیاید، حرف تَقْلِيل است به معنی: گاهگاهی، شاید

ذَهَبٌ = رَفْتُ ← قَدْ ذَهَبْتُ = رفته است.

يَذْهَبُ = مِي رُود ← قَدْ يَذْهَبُ = گاهگاهی می‌رود.

فعل شرط و جواب شرط:

به يك جمله شرطی دقت کنید: اگر درس بخوانی قبول می شوی.

در این جمله «اگر» از ادوات شرطی است؛ اولین فعل، فعل شرط است و آخرین فعل، فعل جواب شرط است؛

إِنْ تَدْرُسْ تَنْجَحْ

اداة فعل شرط جواب شرط

ممکن است يك جمله چند فعل شرط یا چند جواب شرط داشته باشد. مثلاً:

اگر دین خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می کند و گام‌هایتان را استوار می سازد.

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أقدامَكُمْ

اداة فعل شرط جواب شرط اول جواب شرط دوم

ادوات شرط در عربی عبارتند از: « إِنْ وَ مَنْ وَ مَا ، إِذَا »

✓ ۱- إِنْ (اگر)

✓ ۲- مَنْ (هر کس)

✓ ۳- مَا (هر چه)

✓ ۴- إِذَا (هر گاه، اگر)

از میان ادوات شرط فقط « إِنْ = اگر » حرف می باشد و بقیه ادوات شرط، اسم‌اند. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ موفق باشید.

بعد از مَنْ و مَا شرطی بلافاصله فعل می آید؛ بعد از مَنْ شرطی فقط فعل مفرد و غایب می آید: نه مخاطب و نه جمع.

جمله زیر را به جمله شرطی تبدیل کنید: أَنْتَ تَدْرُسُ فَتَنْجَحُ ← إِنْ تَدْرُسُ تَنْجَحُ

: هر دو فعل مجزوم شده‌اند و حرف « فَ » هم حذف شده ، فعل اول فعل شرط است و فعل آخر جواب شرط است .

ادوات شرط اگر قبل از جمله‌ای بیایند که دو یا فعل مضارع (یا بیشتر) داشته باشد، همه آنها را مجزوم می کنند.

اگر بیش از دو فعل در جمله باشد اولی فعل شرط و آخری جواب شرط است و بقیه فعل‌ها با حرف عطف « وَ-أَوْ » به

فعل شرط یا جواب شرط مربوط می شود. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أقدامَكُمْ

فعل شرط جواب شرط جواب شرط

جواب شرط ممکن است جمله اسمیه باشد، در این صورت باید قبل از آن حرف « فَ » بیاید. (فای جواب شرط)

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

فعل شرط جمله جواب شرط

بعد از ادوات شرط اگر فعل ماضی بیاید ظاهرش تغییر نمی‌کند ولی می‌توانیم آن بصورت مضارع ترجمه کنیم. (بر عکس: لم)

إِنْ شَاءَ اللَّهُ ← اگر خدا بخواهد.

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ سُوءِ إِيْتِهَامٍ: ← هر کس وارد جاهای بدی بشود، متهم می‌شود.

شاء = خواست، فعل ماضی است، مضارع آن ← يَشَاءُ = می‌خواهد و در حالت التزامی = بخواهد.

دَخَلَ: فعل ماضی است ولی چون بعد از ادوات شرط آمده بصورت مضارع التزامی معنی می‌شود؛ (وارد بشود.)

إِيْتِهَامٍ: فعل جواب شرط است و بصورت مضارع اخباری ترجمه می‌شود. (متهم می‌شود.)

جمله شرطی معنی مضارع و مستقبل (زمان آینده) می‌دهد، حتی اگر فعل آن ماضی باشد؛

پس نشانه‌های مُسْتَقْبَل بودن یک جمله عبارتند از:

۱- سَ یا سَوْفَ

۲- لَنْ

۳- جمله شرطی

حرفِ لَوْ (= اگر) حرفِ شرطِ ولی تغییری در ظاهر و حرکت حرفِ آخر فعل مضارعِ بعدش ایجاد نمی‌کند.

نکته ترجمه: اگر بعد از حرفِ «لَوْ» فعل ماضی بیاید بصورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

عَلِمَ = دانست ← لَوْ عَلِمَ ... = اگر می‌دانستند

نکته ترجمه: فعل امر + فعل مضارع ← فعل امر + مضارع التزامی

تَعَالَى = بیا (فعل امر است)

نَذَهَبُ = می‌رویم (فعل مضارع است)

تَعَالَى نَذَهَبُ = بیا برویم

الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ:

اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده مشخص است و با هم نوعانش تفاوت دارد: الْكِتَابُ ، اِوْرِسْت
اسم نکره: اسمی که تعداد زیادی را شامل شود و تشخیص یکی از میان آن همه برای شنونده غیر ممکن است: قَلَمٌ ، كِتَابًا
دقت کنیم که معرفه و نکره فقط مخصوص اسم است؛ فعل‌ها و حرف‌ها، نه معرفه‌اند نه نکره.

کلماتی که تنوین دارند، معمولاً نکره هستند. قَلَمٌ ، كِتَابًا ، دَفْتَرٍ
هر اسمی نکره است مگر اینکه جزء یکی از شش دسته زیر باشد:
« البته در کتاب درسی فقط شناختن دو نوع اول اسم معرفه الزامی است. »

اسم‌های معرفه ۶ دسته‌اند:

- ۱) اسمی که « اَلْ » داشته باشد ؛ مثل : اَلْكِتَابُ - لِلْمُسْلِمِينَ (معرفه به اَلْ)
 - ۲) اسم‌های خاص (اسم عَلَم): عَلِيٌّ ، مَشْهَدٌ ، فَاطِمَةُ ، قُرْآنٌ ، اَلْبُرْزُ (اسامی شهرها و کشورها و اشخاص و ...)
 - ۳) ضمیرها
 - ۴) اسم اشاره
 - ۵) اسم‌های موصول
 - ۶) اسم مضاف به شرطی که مضاف‌الیه آن هم معرفه باشد؛ مثل: كِتَابُ التِّلْمِيذِ ، كِتَابُ عَلِيٍّ ، كِتَابُكَ (معرفه به اضافه)
- هر اسم مضافی معرفه نیست، هر جا مضاف و مضاف‌الیه داریم نمی‌توانیم بگوئیم: اسم مضاف، معرفه است بلکه باید مضاف‌الیه هم معرفه باشد تا مضاف را معرفه حساب کنیم وگرنه هر دو اسم نکره‌اند:

كِتَابُ تِلْمِيذٍ ، دو اسم نکره است ؛ چون مضاف‌الیه نکره است ، مضاف هم نکره حساب می‌کنیم.

رَجُلٌ حَرَبٍ (دو اسم نکره) رَجُلٌ الْحَرَبِ (دو اسم معرفه)

اسم عَلَم (= اسم خاص اشخاص و شهر و کشورها و ...) معرفه است حتی اگر تنوین داشته باشد؛ مُحَمَّدٌ ، عَلِيٌّ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ؛ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ ؛ مِيثِمٌ ؛ حَسِينٌ ؛ اَلْهِيَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
معرفه معرفه معرفه معرفه معرفه

* اگر اسمی در جمله یکبار بصورت نکره و همراه تنوین بیاید، سپس دوباره همان اسم بصورت معرفه و همراه «اَلْ»

بیاید: می‌توانیم در آن اسم «اَلْ» را به شکل اسم اشاره (این) یا (آن) ترجمه کنیم:

رَأَيْتَ أَفْرَاسًا، كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا ← اسب‌هایی را دیدم، آن اسب‌ها کنار صاحب‌شان بودند.

با توجه با قاعده قبل، ترجمه کنید: أرسلنا إلى فرعونَ رَسولاً فَعَصَى فرعونُ الرَّسولَ: (سراسری ریاضی ۱۴۰۰)

به سویی فرعون رسولی فرستادیم، پس فرعون از آن رسول نافرمانی کرد.

الکوفه و الحسین معرفه به عَلَم هستند نه معرفه به «أَك» (چون بعد از حذف أَل نکره نمی شوند.) (معرفه به علم)

إِلَهِ اسمِ عَلَم است ولي رَبِّ و إِلَه اسمِ عَلَم نیستند و اگر معرفه باشند، معرفه به اضافه اند. رَبَّنَا - رَبِّكَ - إِلَهِي

کلمه أَلَمَاس نکره است چون «أَك» جزء حروف اصلی این کلمه است.

اسم نکره (مثل: قَلَمًا) به دو طریق معرفه می شود: ۱- أَل (أَلَقَلَمَ) ۲- آوردن مضاف الیه (قَلَمَ التِّلْمِيذِ)

بیشتر اسمها فقط به یکی از این ۳ شکل ظاهر می شوند:

۱- با تنوین (کتاباً) ۲- با «أَك» (أَلْکِتَابَ) ۳- مضاف (کتاب عَلِيٍّ)

اسمی که «أَك» دارد تنوین نمی گیرد،

و اسمی که تنوین داشته باشد «أَك» نمی گیرد،

اسم مضاف نه تنوین می گیرد، نه «أَك»

«أَك» تنوین پَرُونَه! تَنوِينَم «أَك» می پَرُونَه! مضاف هر دو پَرُونَه!

نکات و مثال های بیشتر پیرامون معرفه و نکره:

انواع «مَا»

۱- اسم موصول: به معنی (آنچه، هرچه) و در این صورت معمولاً وسط جمله می آید.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ← برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است.

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ← و نازل می کنیم از قرآن آنچه را که شفاء و رحمت است برای مؤمنین.

۲- مای استفهامی: در این صورت در اول جمله بکار می رود و معنی چیست دارد. (اسم پرسشی)

مَا هَذَا ← این چیست؟ مَا إِسْمُكَ ← اسم تو چیست؟

۳- مای شرطی: در اول جمله بکار می رود و بعد از آن دو فعل می آید. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ مؤلف: مؤلف باشید. (به معنی هر چه)

مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ . هر آنچه کار خوب انجام دهید خدا از آن خبر دارد .

۴- حرف مای کافه: بعد از حروف مشبیهی «إِنَّ» و «أَنَّ» بصورت «إِنَّمَا» و «أَنَّمَا» می آید.

۵- حرف نفی «مَا»: معمولاً قبل از فعل ماضی بکار می رود و معنی فعل را منفی می کند: مَا كَانَ = نبود

* مایِ نَفی و مایِ کافه (شماره ۴ و ۵) جزء حروفِ اُنْد ولی بقیه انواع مایِ اسم هستند.

مایِ موصول معمولاً وسط جمله می آید و معنی (چیزی که و آنچه) می دهد.

اگر قبل یا بعد از مِن و مِا حرف جر بیاید اسم موصول اند: مِا ، ما فی الارض؛ مِمن ، اِلی مَنْ

مایِ استفهامی (پرسشی) و مایِ شرطی، اسم هستند.

بعد از مایِ شرطی بلافاصله فعل می آید.

انواع مَنْ

۱- اسم موصول به معنی (کسی که) می باشد و در وسط جمله بکار می رود.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ = تسبیح می کنند خدا را کسانی که در آسمان ها و زمین اند.

۲- اسم استفهام: (پرسشی) در اول جمله می آید و به معنی چه کسی می باشد:

مِنْ قَرَأَ الدَّرْسَ؟ = چه کسی درس را خواند.

مَنْ يَدْرِي هَلْ يَتَّصِلُ هَذَا اللَّيْلُ بِصُبْحِهِ = چه کسی می داند آیا این شب به صبح خود می رسد؟

۳- اسم شرط: به معنی: هر کس، که در این صورت اول جمله بکار می رود و بعد از آن دو فعل می آید.

مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا يَجِدْهُ عِنْدَ اللَّهِ = هر کس کار خوبی انجام دهد آن را نزد خدا می یابد.

مَنْ و مِا اگر بعد از حرف جر بیایند و یا نقشی مثل فاعل و مفعول و مضاف الیه بگیرند ۱۰۰٪ اسم موصول اند.

تمام انواع مَنْ اسم هستند نه حرف.

جمله ای که بعد از اسم موصول می آید «جمله صله» نامیده می شود و هیچ محل اعرابی و نقشی ندارد. (صله، وله)

بعد از ادوات شرط (إِنْ ، مَنْ ، مَا ، إِذَا) باید بلافاصله فعل بیاید.

بعد از مَنْ شرطی بلافاصله باید فعل مفرد و غایب بیاید.

حرف: مِنْ (= از) حرف جر است؛ با مَنْ اشتباه نشود. (مَنْ فعل ماضی است = مَتَّ گذاشت = مَتَّنَ)



جمله بعد نکره: اگر بعد از یک اسم نکره فعلی (جمله‌ای) بیاید که آن را توضیح دهد، جمله وصفیه نامیده می‌شود.

رَأَيْتُ سَنجَاباً يَفْقِرُ = سنجابی را دیدم که می‌پرید.

اسم نکره جمله وصفیه

البته ممکن است بین اسم نکره و فعل فاصله باشد:

رَأَيْتُ سَنجَاباً قَوِيّاً فِي النَهْرِ يَفْقِرُ = سنجاب قوی‌ای را در رودخانه دیدم که می‌پرید.

اسم نکره جمله وصفیه

جمله وصفیه بدون اینکه قبل از آن اسم موصول: الّذي، الّتي ... بیاید معنی آن را دارد پس قبل از ترجمه آن معمولاً

حرف ربط (که) بکار می‌رود.

رَأَيْتُ طِفْلاً يَبْكِي = کودکی را دیدم که گریه می‌کرد.

در ترجمه، قبل از جمله وصفیه حرف « که » را اضافه می‌کنیم و فعل جمله وصفیه را این گونه ترجمه می‌کنیم:

الف: اگر فعل اول ماضی و فعل دوم مضارع باشد، فعل جمله وصفیه بصورت ماضی استمراری معنی می‌شود.

سَمِعْتُ نِدَاءً يَدْعُونِي إِلَى الصَّدَقِ ← ندایی را شنیدم که مرا به راستگویی فرا می‌خواند.

ب: اگر فعل قبل از جمله وصفیه و فعل جمله وصفیه هر دو ماضی باشند، فعل جمله وصفیه را بصورت ماضی بعید

یا ماضی ساده ترجمه می‌کنیم. (فعل اول نقش کان را بازی می‌کند.)

اِشْتَرَيْتُ كِتَاباً قَدْ رَأَيْتَهُ فِي مَكْتَبَةِ الْمَدْرَسَةِ ← کتابی را خریدم که آن را در کتابخانه مدرسه دیده بودم. (دیدم)

ج: اگر جمله وصفیه اسمیه باشد فعل کمکی آن را ماضی ترجمه می‌کنیم:

دَهَبْتُ لِعِيَادَةِ مَرِيضٍ أَهْلُهُ حَوْلَهُ ← رفتم به عیادت مریضی که خانواده‌اش دور و برش بودند.

د: اگر هر دو فعل مضارع باشند، فعل دوم را به صورت مضارع التزامی (با اخباری) معنی می‌کنیم.

أُفْتِشُ عَنْ كِتَابٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ ← دنبال کتابی می‌گردم که مرا در فهم متون یاری کند.

صفت از نوع جمله: جمله وصفیه بعد از کلمه نکره می‌آید: جَاءَ رَجُلٌ إِسْمُهُ أَحْمَدُ (جمله وصفیه)

عربی (۲) درس پنجم: الْكَذْبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ ← دروغ کلید هر بدی است.

ترجمه فعل مضارع (۱) مضارع منصوب:

حروف ناصبه «أَنْ، كَيْ، حَتَّى، لِي، لِيكِي» قبل از فعل مضارع بکار می‌روند و معنی آن را به مضارع التزامی (بدون می) تبدیل می‌کنند و تغییراتی در حرکتِ حرف آخر آن ایجاد می‌کنند یعنی صیغه‌هایی که آخرشان ضمه (ُ) دارد به

فتحه (َ) تبدیل می‌شود و اگر آخرین حرف فعل مضارع (ن) بود آن را حذف می‌کنیم؛ بجز صیغه‌۶ و ۱۲

أَنْ + يَذْهَبُ = أَنْ يَذْهَبَ ← (که برود)

أُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ إِلَى بَيْتِ جَدَّتِي ← می‌خواهم که به خانهٔ مادر بزرگم بروم. (بصورتِ مضارع التزامی ترجمه می‌شود.)

أَنْ + يَذْهَبُونَ = أَنْ يَذْهَبُوا ← (که بروند)

وقتی با «لِي» مضارع منصوب درست می‌کنیم بعضی صیغه‌های فعل امرِ غایب با مضارعِ منصوب یک شکل می‌شوند؛ در این صورت با توجه به معنی و با توجه به اینکه فعل امر معمولاً در اول جمله می‌آید ولی فعل مضارعِ منصوب در وسط جمله قرار می‌گیرد، فرق آنها را تشخیص می‌دهیم.

لِيَذْهَبُوا = تا بروند (مضارع منصوب)

لِيَذْهَبُوا = باید بروند (مضارع مجزوم = امر)

اگر لِي همراه اولین فعل جمله باشد، معمولاً معنی «باید...» دارد ولی اگر بعد از یک فعل دیگر باشد، معنی «که...» دارد. دو حرفِ «لِي و حَتَّى» قبل از اسم، حرف جر هستند و قبل از فعل مضارع، حرف ناصبه‌اند و مضارعِ منصوب درست می‌کنند؛ حرف حتی اگر قبل از فعل ماضی بیاید حرف عطف است.

فعل زمان آینده = مُسْتَقْبَل

فعل مضارع بر حال و آینده دلالت می‌کند که اگر بخواهیم فقط به آینده دلالت کند قبل از آن «سَ» یا «سَوْفَ»

سَوْفَ يَذْهَبُ ← خواهد رفت می‌آوریم. سَيَذْهَبُ ← خواهد رفت

فعل آینده منفی: لَنْ + مضارع منصوب ← لَنْ يَذْهَبَ = نخواهد رفت (نفی آید) (مُسْتَقْبَلٌ مَنْفِيٌّ)

حرف: «لَنْ» هم جزء حروف ناصبه است که فقط قبل از فعل مضارع بکار می‌رود.

ترجمه فعل مضارع (۲) مضارع مجزوم:

حرف « لَمْ » قبل از فعل مضارع می‌رود و معنی مضارع را به ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی تبدیل می‌کند.

يَذْهَبُ: می‌رود ← لَمْ يَذْهَبْ: نرفت = نرفته است.

يُنَجِّحُ: موفق می‌شود ← لَمْ يُنَجِّحْ: موفق نشد.

لَمْ يَجْلِسْ = ما جَلَسَ (مترادف)

حرف « لَمْ » در حرکت حرف آخر فعل مضارع تغییراتی ایجاد می‌کند؛ یعنی آخر فعل مضارع را مجزوم می‌کند.

مضارع مجزوم یعنی: اگر آخرین حرف فعل مضارع ضمه باشد به سکون تبدیل می‌شود و اگر آخرین حرف فعل

مضارع (ن) بود آن را حذف می‌کنیم ؛ بجز صیغهی ۶ و ۱۲

چهار علت مجزوم شدن فعل مضارع: (۱) لَمْ (۲) لامر (۳) لاء نهی (۴) فعل شرط و جواب شرط

فعل امر حاضر، ظاهرش شبیه مضارع مجزوم است.

توجه: لَمْ (مخفف لِمَاذا = چرا) اسم استفهام است با حرفِ « لَمْ » اشتباه نشود.

فعل نهی: (فعل امر و نهی همیشه آخرشان ساکن است = مجزوم است.)

لا + مضارع مجزوم ← فعل نهی

لَا تَذْهَبْ: نرو

لَا يَذْهَبْ: نباید برود

لَا تَذْهَبُوا: نروید (نوع لا : لاء ناهیه است، چون فعل بعد از آن مجزوم شده است.)

فعل نفی: (مضارع منفی)

برای ساختن آن حرفِ « لا » را به اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم و هیچ تغییری در آخر آن ایجاد نمی‌شود.

تَذْهَبُ ← لَا تَذْهَبُ (نمی‌روی)

يَذْهَبَانِ ← لَا يَذْهَبَانِ (نوع لا : لاء ناهیه است، چون فعل مضارع مجزوم نشده است.)

فعل امر:

در عربی فعل امر را از فعل مضارع می‌سازند و اگر فعل ماضی را به ما بدهند و بگویند امر آن چه می‌شود ابتدا آن را به مضارع همان صیغه تبدیل می‌کنیم، سپس فعل مضارع بدست آمده را به امر تبدیل می‌کنیم.

فعل امر برای صیغه‌های غایب و متکلم (۱ تا ۶ و ۱۳ و ۱۴) با امر حاضر (۷ تا ۱۲) فرق دارد.

برای ساختن فعل امر غایب و متکلم حرف «لِ» را به اول فعل مضارع اضافه می‌کنیم و آخرش را مجزوم می‌کنیم.

لِ + يَذْهَبُ ← لِيَذْهَبْ (باید برود)

لِ + يَذْهَبُونَ ← لِيَذْهَبُوا (باید بروند)

لِ + يَذْهَبْنَ ← لِيَذْهَبْنَ (باید بروند زنان)

لِ + نَعْبُدُ ← لِنَعْبُدْ (باید عبادت کنیم)

لِ + عَبَدْنَا (ماضی است) = لِ + نَعْبُدُ (مضارع) ← لِنَعْبُدْ (باید عبادت کنیم)

حرف «لِ» در امر غایب و متکلم، مکسور است اما اگر قبل از آن یکی از حروف عطف (وَ، فَ، ثُمَّ، أَوْ ...) بیاید حرف «لِ» ساکن می‌شود.

بیاید حرف «لِ» ساکن می‌شود.

وَ + لِيَذْهَبْ ← وَ لِيَذْهَبْ فَ + لِيَتَوَكَّلْ ← فَلْيَتَوَكَّلْ

امر غایب و متکلم در ترجمه همراه کلمه «باید» می‌آیند و بصورت مضارع التزامی (بدون می) ترجمه می‌شوند.

امر حاضر (امر مخاطب)

برای ساختن امر حاضر از صیغه‌های ۷ تا ۱۲ مضارع، حرف مضارعه (ت) را از اول فعل مضارع حذف می‌کنیم و آخر

فعل مضارع را مجزوم می‌کنیم؛ یعنی ضمه آخر به سکون تبدیل می‌شود؛ اگر آخرش «ن» داشته باشد حذف می‌شود بجز ۶ و ۱۲

تُجَاهِدْ ← جَاهِدْ (جهاد کن) (فعل امر و نهی همیشه آخرشان مجزوم است.)

تُجَاهِدِينَ ← جَاهِدِي (آخر صیغه ۱۰ = للمخاطبه در فعل امر «ی» دارد.)

تُعَلِّمْ ← عَلِّمْ

تُعَلِّمِينَ ← عَلِّمِي

تُعَلِّمُونَ ← عَلِّمُوا

اگر بعد از حذف «ت» حرف اول فعل امر مخاطب خوانا نبود (ساکن بود) يك همزه به اول فعل امر اضافه می کنیم:

تَجَلِّسُ ← جَلِسَ ← اِجْلِسْ

این همزه یا کسره دارد یا ضمه: اِجْلِسْ اِذْهَبْ اُكْتُبْ

- اگر دومین حرف اصلی فعل (عین الفعل) فتحه یا کسره داشته باشد همزه فعل امر باید کسره بگیرد.

تَجَلِّسُ ← اِجْلِسْ تَذْهَبُ ← اِذْهَبْ قَصَدْتَ (ماضی) ← اِقْصِدْ (امر) (مضارع آن تَقْصِدُ بوده است.)

- اگر عین الفعل ضمه داشت، برای همزه علامت ضمه می گذاریم، هر فعل امری که با «أ» آغاز شود، صددرصد ثلاثی

مجرد است: تَكْتُبُ ← اُكْتُبْ تَنْصُرُ ← اُنْصُرُ «مثلاً: اُنْظُرُ ← ثلاثی مجرد است.»

شکل ظاهری بعضی از صیغه های فعل امر و ماضی، مثل هم می شود، ولی معمولاً عین الفعل در فعل ماضی فتحه

دارد ولی در فعل امر کسره دارد.

جاهدوا (جهاد کردند، ماضی) ← ← **جاهدوا** (جهاد کنید، امر)

آمنوا (ایمان آوردند، ماضی) ← ← **آمنوا** (ایمان بیاورید، امر)

فعل امر ثلاثی مجرد هرگز با همزه مفتوح آغاز نمی شود؛ پس: اَكْرِمُ ثلاثی مجرد نیست.

هر فعل امری با (أ) آغاز شود، حتماً باب افعال، ثلاثی مزید است. اَكْرِمُ، اَحْسِنُ: (نیکی کن)

اگر فعل مضارع داده شده از باب افعال باشد، اول فعل امر آن يك همزه مفتوح (أ) می آوریم.

یعنی اگر فعل مضارع داده شده بر وزن تَفْعِلُ بود، اول فعل امر آن همزه مفتوح (أ) می گذاریم. (همان باب افعال)

تُفْعِلُ ← اَفْعِلْ «تُفْ ← ...»

يَضِيْرُ (امر) ← لِيَضِيْرُ

تَضِيْرُ (امر) ← اِصِيْرُ

تُضِيْرُ (امر) ← اَصِيْرُ

أَنْتَ تَذْهَبُ (امر) ← اِذْهَبْ ← با توجه به ضمیر أَنْتَ، فعلِ تَذْهَبُ مخاطب بوده است.

هِيَ تَذْهَبُ (امر) ← لِتَذْهَبْ ← با توجه به ضمیر هِيَ، فعلِ تَذْهَبُ غائبة بوده است.

ماضی منفی: فعل ماضی بوسیله حرف «ما» منفی می شود: حرف لا بر سر فعل ماضی نمی آید.

ما كَانَ (نبود) ما جَاءَ (نیامد)

فعل مضارع گاهی بوسیله «ما» منفی می شود. لا يَجْلِسُ = ما يَجْلِسُ

* چند فعل امر تغییر یافته:

کُلُّ = بخور	کُلُوا = بخورید	(سه حرف اصلی ریشه: أَكَلَ)
حُذِّ = بگیر (مذکر)	حُذِّی = بگیر (مونث)	(سه حرف اصلی ریشه: أَخَذَ)
سَلِّ = بپرس	إِسْأَلْ = بپرس	(سه حرف اصلی ریشه: سَأَلَ)
تَقِي ← قِ = نگهدار		
تَهْدِي ← إهدِ		
تَأْتِي ← آتِ = بده		

کسره عارضی:

هر گاه دو حرف ساکن به هم برسند اولی کسره می گیرد: ذَهَبَتْ الْفَاطِمَةُ (غلط است کسره عارضی لحاظ نشده است.)

این کسره فقط موقع خواندن نیست بلکه در نوشتن هم باید بکار رود: ← ذَهَبَتْ الْفَاطِمَةُ

قُلْ + اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ← قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

فَ + لِيَتَوَكَّلِ + الْمُؤْمِنُونَ ← فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

فعل هرگز مجرور نمی شود؛ اگر فعل مضارع کسره داشت، مجزوم است و علامت کسره، عارضی گرفته است.

انواع لِـ

۱- لِـ حرف جر (جازه): لام جازه فقط قبل اسم بکار می رود. ← لِلَّهِ (= برای خدا) - لَكَ - لَهُ

۲- لِـ مضارع مجزوم (جازمه) = امر غائب: لِيَذْهَبْ (= باید برود) لِيَذْهَبُوا (در اول جمله)

۳- لِـ مضارع منصوب (ناصبه): لِيَذْهَبْ (= تا برود) ، لِيَذْهَبُوا (در وسط جمله)

« لِـ » مضارع مجزوم، در اول جمله بکار می رود ولی « لِـ » ناصبه در وسط جمله می آید.

۴- لَـ تأکید: قبل از خبر و همچنین قبل از فعل مُؤَكَّد به نون تأکید می آید و معمولاً ترجمه نمی شود: لِيَذْهَبَنَّ

عربی (۲) درس هفتم: تأثیر اللّغة الفارسیّة علی اللّغة العربیّة ← تأثیر زبان فارسی بر زبان عربی

معانی افعال ناقصه:

كَانَ - لَيْسَ - صَارَ = أَصْبَحَ

بود نیست شد شد شد

مترادف: صَارَ = شد ← أَصْبَحَ = شد

مضارع افعال ناقصه:

كَانَ = بود، است ← يَكُونُ = می‌باشد (مضارع) لَيْسَ = نیست ← لَيْسَ مضارع ندارد.

صَارَ = شد ← يَصِيرُ = می‌شود (مضارع) أَصْبَحَ = شد ← يُصْبِحُ = می‌شود (مضارع)

افعال ناقصه قبل از جمله اسمیه بکار می‌روند؛ مبتدا را مرفوع نگه می‌دارند ولی خبر را منصوب می‌کنند.

نکته مهم: این ۴ فعل: (كَانَ - لَيْسَ - صَارَ - أَصْبَحَ) فعل ناقصه‌اند پس فاعل و مفعول ندارند، بلکه اسم و خبر

دارند، پس اگر گزینه‌ای برای آن‌ها فاعل یا مفعول مشخص کرده بود، غلط است. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ موفق باشید.

اللّهُ وَاجِبٌ
مبتدا ، مرفوع خبر ، مرفوع

إِنَّ اللّهُ وَاجِبٌ
اسم إنّ ، منصوب خبر إنّ ، مرفوع

كَانَ اللّهُ وَاحِداً
اسم كان ، مرفوع خبركان ، منصوب

كُنْتُ عَالِماً
اسم كان ؛ محلاً مرفوع خبركان ، منصوب

اگر بعد از افعال ناقصه فقط يك کلمه بیاید، آن يك کلمه حتماً خبر كان و منصوب است: كَانَ مَرِيضاً خبركان ، منصوب

افعال ناقصه در هر صیغه‌ای که باشند: چه ماضی ، چه مضارع و چه امر، خبر را منصوب می‌کنند.

كَانَ عَلِيٌّ قَوِيًّا أَحْمَدُ يَكُونُ قَوِيًّا كُنْ قَوِيًّا
خبركان ، منصوب خبركان ، منصوب خبركان ، منصوب

اگر اسم افعال ناقصه ضمیر باشد باید بصورت ضمیر متصل فاعلی بیاید.

لَيْسَ أَنْتَ جَاهِلًا (غلط) لَسْتَ جَاهِلًا (درست)

به نام خدا



عربی (۳) درس اول: الدَّيْنُ وَ التَّدْيُنُ ← دین و دینداری

درس اول: معانی حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ و لای نفی جنس

حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ: (شش تا)

إِنَّ: «همانا، قطعاً، بی شک» أَنْ: «که، اینکه» كَأَنَّ: «گویى، مانند»

لَكِنَّ: «ولی، اما» لَيْتَ: «کاش» لَعَلَّ: «شاید، امید است»

کاربرد حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ:

« إِنَّ »: برای «تأکید» کل جمله بعدش بکار می‌رود.

« أَنْ »: برای «ارتباط بین دو جمله» بکار می‌رود.

« كَأَنَّ »: برای «تشبیه» بکار می‌رود. (تصوّر و تخمین)

« لَكِنَّ »: برای «رفع ابهام و تکمیل جمله قبلش» بکار می‌رود.

« لَيْتَ »: برای «تَمَنَّى (آرزوی محال)» بکار می‌رود. (لا تُرْجُو)

« لَعَلَّ »: برای «تَرْجَى، امید و رجاء» بکار می‌رود. (آرزوی دست یافتنی)

نکته: «لَيْتَ یا لَعَلَّ» + فعل مضارع ← مضارع التزامی

لَيْتَ ناصراً يَبْتَعِدُ عَنِ الْكَسَلِ: کاش ناصر از تنبلی دوری کند.

لَيْتَ + فعل ماضی ← ماضی استمراری (یا ماضی بعید)

لَيْتَ ناصراً إِبْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ: کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد. (دوری کرده بود).

اگر حرف «ما» به «إِنَّ» متصل شود به آن مایِ «کافه» گفته می‌شود. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ مؤلف باشید.

ترجمه **إِنَّمَا** = فقط ، تنها

إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّمٍ و لِأَبٍ = مردم تنها از یک پدر و مادرند.

حرفِ « إِنَّ » ممکن است در برخی جملات ترجمه نشود و ترجمه جمله بدون آن هم درست است ولی اگر ترجمه

شود؛ لغتِ قطعاً یا بی شک باید در ابتدای جمله بیاید نه وسط جمله چون (إِنَّ) کل جمله را تأکید می‌کند.

انواع «لا» :

(۱) «لا» نفی: قبل از «فعل مضارع» می آید؛ آخر فعل را تغییر نمی دهد و فقط معنی فعل مضارع را «منفی» می کند:

لايَذْهَبُ: نمی رود لا يَذْهَبُونَ: نمی روند ← (لای نفی مضارع)

(۲) «لا» نهی: قبل از «فعل مضارع» می آید؛ آخر فعل را تغییر می دهد، حرکت حرف آخر فعل مضارع ساکن می شود و

یا «ن» حذف می شود؛ به جز جمع های مونث:

لا تَذْهَبُ: نرو لا تَذْهَبُوا: نروید لا يَذْهَبُ: نباید برود ← (لای نهی)

(۳) «لا» جواب: در جواب «هَل - أ»: هَل أَنْتَ مَعَلِّمٌ؟ ← لا، أَنَا تَلْمِيزٌ: آیا تو معلمی؟ نه، من دانش آموزم.

(۴) «لَاءِ نَفِي جِنْسٍ»: لا تَلْمِيزٌ فِي الْمَدْرَسَةِ = هیچ دانش آموزی در مدرسه نیست.

الف) قبل از «اسم» می آید و به معنی «هیچ ... نیست» می باشد.

ب) اسمی که بعد از لای نفی جنس می آید آخرین حرفش حرکت «فتحه» دارد.

ج) اسمی که بعد از لای نفی جنس می آید، هرگز «أَل» و «تَنوِين» نمی گیرد. (همواره «نکره» است.)

د) اسم لای نفی جنس «مثنی و جمع» نمی آید و همیشه «مفرد» است.

ه) اسم لای نفی جنس «مضاف الیه معرفه» نمی گیرد ولی می تواند «مضاف الیه نکره» بگیرد. مثال:

- لا تَلْمِيزُ الْمَدْرَسَةَ ... ← غلط است x

- لا تَلْمِيزُ مَدْرَسَةً ... ← صحیح است ✓

عباراتی مانند: «لَا بُدَّ - لَا شَكَّ - لَا بَأْسَ - و ...» همیشه «لای نفی جنس + اسم لای نفی جنس» می باشند.

(۵) «لا» عطف: مانند حروف عطف است و بین دو اسم یا دو فعل می آید؛ به معنی «نه» می باشد:

أَنَا مَعَلِّمٌ لَا تَلْمِيزٌ: من معلم هستم نه دانش آموز

لازم به ذکر است که به لای جواب، عطف و نفی، حرف غیرعامل و به لاء نهی و لای نفی جنس حرف عامل

می گویند، چون حرکت حرف آخر کلمه بعد از خود را تغییر می دهند.

نکات و مثال‌های بیشتر:

اسم حروف مشبّهة بالفعل منصوب است اما خبر آن‌ها مرفوع است.

حروف مُشَبَّهة قبل از جمله اسمیه می‌آیند و مبتدا را منصوب می‌کنند که به آن مبتدا نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم

اسم إِنَّ و منصوب؛ ولی خبر، مرفوع باقی می‌ماند؛ مثال: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ
 اسم أَنَّ و منصوب خبر إِنَّ و مرفوع

اگر اسم إِنَّ و بقیه حروف مُشَبَّهة بالفعل ضمیر باشد فقط بصورت ضمیر چسبان (متصل) می‌آید:

إِنَّ أَنْتَ وَاحِدٌ (غلط) إِنَّكَ وَاحِدٌ (درست) إِنَّمَا أَنْتَ وَاحِدٌ (درست)

اگر حرف مای کافه به إِنَّ متصل شود عمل آن را خنثی می‌کند. (معنی: إِنَّمَا = فقط، تنها)

اللَّهُ وَاحِدٌ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ إِنَّمَا اللَّهُ وَاحِدٌ

بعد از إِنَّمَا همیشه مبتدا داریم که مرفوع است.

اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح (َ) است ولی خبر « لا » مرفوع است.

لای نفی جنس قبل از جمله اسمیه می‌آید و شبیه حروف مُشَبَّهة بالفعل عمل می‌کند و تنها فرقی این است که

اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح است. مؤلف: علی زنگنه ۶۷۲۰-۹۱۲۱۵-۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ مؤفق باشید.

لَا رَجُلٌ لَا جَاهِلٌ
 اسم لا مبنی بر فتح خبر لا و مرفوع
 (ترجمه ی لای نفی جنس = هیچ نیست .)

اسم لای نفی جنس فقط با فتحه می‌آید، « آء » و « تنوین » نمی‌گیرد و مؤخر نمی‌شود و بصورت مثنی یا جمع هم

نمی‌آید و به صورت مضاف معرفه هم نمی‌آید. (اسم « لا » نکره است.)

اگر بعد از « لا » فقط يك اسم بیاید همان اسم لای نفی جنس است چون خبر « لا » قابل حذف است.

لَا شَيْءٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ = لَا إِلَهَ (موجود) إِلَّا اللَّهُ لَا حِيلَةَ لَا بُدَّ

خبر « لا » ممکن است جار و مجرور باشد: لَا إِيمَانَ لَهُ

نکات و مثال‌های بیشتر:

حال: قید حالت، چگونگی و کیفیت در فارسی است که حالت یک اسم را در حین انجام فعل را بیان می‌کند.

حال: اسمی نکره، منصوب و مشتق است که حالت فاعل، مفعول و نایب فاعل را بیان می‌کند.

ذو الحال (= صاحب حال) اسمی است که قبل از حال بکار می‌رود و معرفه است. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ موفق باشید.

ذَهَبَ الْمُسَافِرُ مُتَأَخِّرًا

ذوالحال حال = منصوب

جَاءَ قَطَارٌ سَرِيعًا

ذوالحال حال = منصوب

حال اسمی مشتق است یعنی بر وزن: فاعل، مفعول، فعیل، فعل می‌آید و یا اولش «مُ» دارد.

خَابِرًا، مَظْلُومًا، ضَعِيفًا، فَرِحًا، مُبْتَسِمًا، مُتَأَخِّرًا، رَاضِيَةً، مُبْشِرِينَ، مُجْدِتِينَ

حال از لحاظ جنس (مذکر یا مؤنث) و تعداد (مفرد یا مثنی یا جمع) با ذو الحال مطابقت دارد:

جَاءَ الْمُعَلِّمُ فَرِحًا

جَاءَتِ الْمُعَلِّمَةُ فَرِحَةً

جَاءَ الْمُعَلِّمُونَ فَرِحِينَ

جمله‌ای که بعد از کلمه معرفه می‌آید حال است: الْجَمَلُ بَعْدَ مَعَارِفِ أَحْوَالٍ

جَاءَ الرَّجُلُ يَرْكَبُ عَلَى السِّيَارَةِ

معرفه جمله حالیه

جمله‌ای که بعد از کلمه نکره بیاید صفت است. (= جمله وصفیه): الْجَمَلُ بَعْدَ النِّكَرَاتِ صِفَاتٍ

جَاءَ رَجُلٌ يَرْكَبُ عَلَى السِّيَارَةِ

نکره جمله وصفیه

معمولاً کلمه‌هایی هم که بعد از کلمه نکره می‌آیند، صفت‌اند.

همیشه در جواب سؤال: کیف ... (= چطور؟) جواب باید حال باشد، یعنی اسم مشتق، نکره و منصوب.

وَحَدَهُ (خودش به تنهایی)، وَحَدَكَ، وَحَدَهَا، وَحَدَتِي، وَحَدِيدًا ... حال مفرد می‌باشند.

گاهی فقط مفهوم عبارت است که به ما کمک می‌کند تشخیص دهیم که صاحب حال فاعل است یا مفعول:

أَرْضَعَتِ الْأُمُّ طِفْلَتَهَا جَائِعَةً (ذو الحال = طفلة) ← أَرْضَعَتِ الْأُمُّ طِفْلَتَهَا مُشْفِقَةً عَلَيْهَا (ذو الحال = أم)



عربی ۳) درس سوم: اَلْکُتُبُ طَعَامُ الْفِکْرِ ← کتاب‌ها غذای فکر هستند.

درس سوم: أسلوب استثناء:

أسلوب استثناء: هرگاه بخواهیم کسی یا چیزی را از حکم کلی خود جدا کنیم، به این روش «أسلوب استثناء» می‌گوییم که دارای سه بخش می‌باشد:

الف) مُسْتَثْنَى مِنْهُ: همان حکم کلی است که مستثنی از آن جدا شده و در جمله قبل از «إِلَّا» می‌آید.

مستثنی مِنْهُ نقش اصلی محسوب نمی‌شود و باید در معنا و مفهوم کلی‌تر و بزرگ‌تر و جامع‌تر از مُسْتَثْنَى باشد.

ب) أَدَاتُ اسْتِثْنَاءٍ: «إِلَّا» است و به معنای «بجز - به غیر از» می‌باشد.

ج) مُسْتَثْنَى: اسمی است که از حکم کلی خود جدا شده و بلافاصله بعد از حرف «إِلَّا» می‌آید.

مُسْتَثْنَى نقش اصلی محسوب می‌شود و باید کوچک‌تر و جزئی‌تر از مستثنی مِنْهُ باشد.

حَضَرَ التَّلَامِيذُ فِي الصَّفِّ إِلَّا حَامِدًا
مُسْتَثْنَى مِنْهُ مُسْتَثْنَى

در جملات «منفی یا سؤالی» اگر «مستثنی مِنْهُ» نیامده باشد، جمله را می‌توانیم بصورت «مثبت و تأکیدی» ترجمه کنیم: ← فقط یا تنها + ترجمه مستثنی + جمله مثبت

این جمله با اینکه حرفِ إِلَّا دارد ولی مستثنی مِنْهُ ندارد و فعل آن هم منفی است. ↓

مَا حَضَرَ فِي الصَّفِّ إِلَّا حَامِدًا

در کلاس کسی جز حامد حاضر نشد.

= فقط حامد در کلاس حاضر شد.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا

در کتابخانه کسی جز کاظم را ندیدم.

= در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

نکات و مثال‌های بیشتر:

الإِسْتِثْنَاءُ: حرفِ إِسْتِثْنَاءٍ «إِلَّا» می‌باشد؛ به کلمه بعد از «إِلَّا» می‌گوییم: مُسْتَثْنِي؛ مُسْتَثْنِي منصوب است.

همه دانش آموزان آمدند بجز علی

جاء التلاميذ إلا علياً

نَذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ كُلَّ أَيَّامِ الْأَسْبُوعِ إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَةِ

هر روز هفته به مدرسه می‌رویم إلا جمعه

کلمه‌ای که مُسْتَثْنِي یکی از اعضاء یا اجزای آن باشد «مُسْتَثْنِي مِنْه» نامیده می‌شود.

«مُسْتَثْنِي مِنْه» قابل حذف است پس ممکن است در بعضی جمله‌ها حذف شده باشد.

«مُسْتَثْنِي مِنْه» فقط در جمله‌های «منفی» و «سؤالی» ممکن است حذف شده باشد. مؤلف: علی زنگنه ۶۷۲۰-۹۱۲۱۵ مؤفق باشید.

اگر فعل جمله‌ای مثبت باشد و منفی نشده باشد حتماً «مُسْتَثْنِي مِنْه» در آن جمله وجود دارد و حذف نشده است.

اگر قبل از فعل جمله‌ای (ما - لا - لم - لَمَّا - لَنْ - لَيْسَ) باشد فعل آن جمله منفی است.

آبته ممکن است فعل جمله‌ای منفی باشد ولی «مُسْتَثْنِي مِنْه» حذف نشده باشد.

اگر «مُسْتَثْنِي مِنْه» حذف شده باشد کلمه بعد از «إِلَّا» ممکن است منصوب و یا مرفوع باشد اما هرگز مجرور نیست.

ما جاء إلا محمدٌ

یک راه برای تشخیص اینکه کدام جمله مُسْتَثْنِي مِنْه حذف شده اینست که کلمه قبل از «إِلَّا» و بعد از «إِلَّا» را با

هم مقایسه کنیم: اگر کلمه بعد از «إِلَّا» یکی از اجزای کلمه قبل از «إِلَّا» باشد: مُسْتَثْنِي مِنْه حذف نشده و

مُسْتَثْنِي منصوب است و اگر این‌طور نباشد مُسْتَثْنِي مِنْه حذف شده است. (حصر است.)

ما جاء إلا محمدٌ

جاء التلاميذ إلا علياً

اگر فعل جمله قبل از «إِلَّا» مثبت باشد، کلمه بعد از «إِلَّا» ۱۰۰٪ مُسْتَثْنِي و منصوب است. جاء التلاميذ إلا علياً

اگر قبل از «إِلَّا» کلمات: كُلٌّ، أَحَدٌ، عَمَلٌ، جَمِيعٌ، أَشْيَاءٌ و شَخْصٌ، بیاید؛ مُسْتَثْنِي مِنْه حذف نشده: ما جاء أَحَدٌ إلا علياً

اگر کلمه بعد از «إِلَّا» مرفوع باشد، ۱۰۰٪ حصر است. لا يفلح في الآخرة إلا المؤمنون

اگر کلمه قبل از «إِلَّا» فعل باشد، ۱۰۰٪ حصر است. لا يقال إلا الحق

درس چهارم: مفعول مطلق

مفعول مطلق: مصدری است؛ منصوب (ـَ ، ـِ) از جنس فعل جمله است، که برای برطرف کردن شک، بر وقوع فعل

«تأکید» می کند و یا «کیفیت و نوع» وقوع فعل را نشان می دهد: مثال:

اِسْتَعْفَرْتُ اللهَ اِسْتِعْفَارًا: از خدا قطعاً آمرزش خواستم.

مفعول مطلق تأکیدی

انواع مفعول مطلق: (۱) تأکیدی

(۲) نوعی

(۱) **مفعول مطلق تأکیدی:** مصدری است؛ منصوب (ـَ ، ـِ) و نکره از جنس فعل، که «مضافٌ إليه» یا صفت ندارد.

در ترجمه مفعول مطلق تأکیدی بجای مصدر از عبارات تأکیدی مانند: «قطعاً، بی شک، حتماً ...» استفاده می کنیم.

كَلَّمَ اللهُ مُوسَى تَكْلِيمًا: خداوند با موسی قطعاً سخن گفت.

کلمه تأکیدی (قطعاً) باید قبل از فعل بیاید نه اول جمله.

(۲) **مفعول مطلق نوعی:** «مصدری» است؛ منصوب (ـَ ، ـِ) از جنس فعل، که همراه «مضافٌ إليه» یا «صفت» می آید.

- همراه «مضافٌ إليه» (چون مضاف واقع شده؛ آله و تنوین نمی گیرد).

اگر مفعول مطلق نوعی، مضاف الیه داشته باشد: بجای ترجمه مصدر از: «مانند - همچون...» استفاده می شود.

لا تَعِشْ فِي الدُّنْيَا عِيَشَ الْبُحَلَاءِ: در دنیا مانند خسیس ها زندگی نکن.

مانند + مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

اگر مفعول مطلق نوعی، صفت داشته باشد: به جای ترجمه مصدر «خود صفت را به صورت قید» ترجمه می کنیم:

اِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا: به زیبایی صبر کن.

اَذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا: خدا را بسیار یاد کنید.

مفعول مطلق هرگز «آله» نمی گیرد و نمی تواند از اسم فاعل یا اسم مفعول باشد.

نکات و مثال‌های بیشتر:

مفعول مطلق: مصدری منصوب است که هم جنس فعل جمله است:

خَرَجَ امام حسینٌ مِنَ الكوفةِ خُرُوجاً

إِسْتَخْرَجَ نَفْطٌ مِنَ بَاطِنِ الأَرْضِ إِسْتِخْرَاجاً

مفعول مطلق تأکیدی: (برای رفع شک = لَزَعَ الشَّكَّ = عِنْدَمَا نَشَكُّ) (ترجمه م. م. تأکیدی = بی شک، مطمئناً، قطعاً)

مفعول مطلق تأکیدی آخرین کلمه جمله است و یا بعد از آن صفت یا مضاف الیه نیامده است:

كَلَّمَ اللهُ موسى تَكْلِيباً.

نَزَّلَ اللهُ القرآنَ تَنْزِيلاً لِهَدَايَةِ الإنسانِ

مفعول مطلق نوعی: آخرین کلمه جمله نیست و بعد از آن مضاف الیه یا صفت می‌آید: فَازَ فَوْزاً عَظِيماً

كَلَّمَ اللهُ موسى تَكْلِيباً طَوِيلاً

كَلَّمَ اللهُ موسى تَكْلِيبَ الحَقِّ

مفعول مطلق حتماً باید مصدر فعل جمله و از همان باب فعل جمله باشد؛ پس اگر فعل جمله اثبات باشد

مفعول مطلق مناسب آن اثبات است ولی تثبیت و ثبوت با اینکه با آن هم خانواده‌اند، مفعول مطلق مناسب نیستند.

چند مصدر حفظی ثلاثی مجرد: ذَهَابٌ، عَيْشٌ، قَوْلٌ، لَعِبٌ، فَتْحٌ، نَظَرٌ، دَعْوَةٌ، قِرَاءَةٌ، عَجَبٌ، ثَبُوتٌ

موفق باشد. - زنگنه لطفاً جزوه عربی (۱) و عربی (۲) همچنین بخش فرمول‌ها و نکات فن ترجمه را هم مطالعه بفرمایید.

قواعد ترجمه و درک مطلب

وقتی می‌خواهیم جمله‌ای را ترجمه کنیم باید به این موارد دقت کنیم:

۱- اسمیه یا فعلیه بودن جمله:

۲- فعل و صیغه آن (ماضي، مضارع، امر، غایب، مخاطب، متکلم، ماضی بعید، استمراری، نقلی، آینده، آینده منفی)

۳- ضمیر؛ بخصوص ضمایر متصل آخر اسم‌ها یا فعل‌ها

۴- اسم اشاره ۵- سوآلی یا منفی بودن جمله ۶- تشخیص فاعل و مفعول

۷- تشخیص مفرد، مثنی یا جمع بودن اسم‌ها

۸- ترجمه تک تک کلمات وجود داشته باشد بخصوص: مضاف الیه‌ها و ضمایر متصل و دقت در مرجع ضمیرها.

نکات فن ترجمه:

۱- کلمه کُلّ قبل از اسم «آل» دار (= همه): کُلّ الْمُعَلِّمُونَ = همه معلم‌ها؛

کُلّ قبل از اسم بدون «آل» (= هر): کُلّ مُعَلِّمٍ = هر معلمی

۲- اَلَّذِي وَاَلَّتِي... بعد از اسم «آل» دار، به معنی «که» می‌باشند ولی در اول جمله (کسی که) ترجمه می‌شوند.

ذَهَبْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ الَّذِي كَانَ قُرْبَ الْمَدْرَسَةِ = رفتم به مسجدی که نزدیک مدرسه بود. (اسم ال دار قبل از الذی، نکره معنی شود.)

۳- در ترجمه اسم‌های مبالغه از قید «بسیار» استفاده می‌کنیم. مانند: علامه = بسیار دانا

۴- اگر بعد از اسم تفضیل، حرف جرّ «مِن» بیاید بصورت صفت تفضیلی (برتر) ترجمه می‌شود: أَجْمَلُ مِنَ = زیباتر از

ولی اگر حرف جرّ «مِن» نیاید معمولاً به صورت صفت عالی (برترین) ترجمه می‌شود: أَجْمَلُ الْفُصُولِ = زیباترین فصل‌ها

۵- گاهی اسم تفضیل با فعل ماضی باب افعال شباهت ظاهری دارد که با توجه به حرکت حرف آخر و معنی عبارت

باید فرق آن‌ها را تشخیص دهیم.

أَجْمَلُ = زیباتر أَحْسَنُ = خوبی کرد أَحْسَنُ = نیکوتر، نیکوترین، بهتر، بهترین

۶- اگر فعل جمله جزء باب افعال یا تفعیل باشد، باید فعل جمله را به صورت متعدی ترجمه شود، یعنی در ترجمه

مفعول وجود داشته باشد. (جَلَسَ = نشست) (أَجَلَسَ = نشاند) ؛ (عَلَّمَ = دانست) (عَلَّمَ = یاد داد)

۷- بعضی فعل‌ها همراه با حروفی بکار می‌روند که در فارسی لازم نیست آنها را ترجمه کنیم.

يَأْتِ بِـ (می‌آورد) سَخَّرَ مِنْ (مسخره کرد) حَصَلَ عَلَيَّ (به دست آورد) شَعَرَ بِـ (احساس کرد) بَحَثَ عَنْ = جستجو کرد

۸- کلمه «ما» با توجه به بحث انواع «ما» ترجمه‌های متفاوتی دارد. مؤلف: علی زنگنه ۶۷۲۰ ۱۵۰ ۰۹۱۲ مؤلف باشید.

ماكانَ ← نیبود (مای نفی)

ما إِسْمُكَ؟ ← اسم تو چیست؟ (مای استفهامی = پرسشی)

هذه نَتِيجَةُ ما قد زَرَعْتَهُ مِنْ قَبْلِ ← این نتیجه آنچه است که قبلاً آن را کاشته‌ای. (موصول)

ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ ← هر چه از یک کار خوب انجام دهید خدا آن را می‌داند. (ادات شرط)

۹- اسمی که بعد از فعل می‌آید، همیشه فاعل نیست و فاعل گاهی داخل فعل و یا همراه فعل است.

۱۰- فعل گاهی در آغاز جمله مفرد می‌آید و فاعل آن جمع می‌باشد که در فارسی فعل هم باید بصورت جمع، ترجمه

شود. مثال: جاءَ التلاميذُ ← دانش‌آموزان آمدند.

۱۱- إِيَّاكَ اگر در اول جمله به کار رود در ترجمه آن فقط و تنها نیز می‌آوریم. إِيَّاكَ نَعْبُدُ = تنها تو را می‌پرستیم.

۱۲- در ترجمه اسم‌هایی که دارای تنوین هستند گاهی ياء وحدت (ی) و یا کلمه «يك» را اضافه می‌کنیم.

جاء معلم ← يك معلم آمد = معلمی آمد. (معلم آمد ، غلط است.) (اليوم = امروز ؛ يوم = روزی)

قَرَأْتُ مَقَالَهُ فِي مَجَلَّةٍ = مقاله‌ای را در يك مجله خواندم. (قَرَأْتُ الْمَقَالَةَ فِي الْمَجَلَّةِ = مقاله را در مجله خواندم.)

۱۳- اسم بعد از اسم اشاره، اگر «أَلْ» داشته باشد باید اسم اشاره را مفرد ترجمه کنیم.

هؤلاء الطالبات مُجْتَهِدَاتٌ ← این دانش‌آموزان کوشا هستند. (الطالبات در اینجا مُشار اليه است.)

۱۴- اسم بعد از اسم اشاره، اگر «أَلْ» نداشته باشد باید اسم اشاره را مطابق صیغه خود ترجمه کنیم.

هؤلاء طالباتٌ ← اینها دانش‌آموزان هستند. (طالبات در اینجا خبر است.)

۱۵- اگر آخر کلمه‌ای «ين» با نون مکسور باشد، مثنی است و اگر نون آن مفتوح «ينَ» باشد، جمع است.

معلمان ، معلمين ← دو معلم (مثنی) معلمون و معلمين ← معلم‌ها (جمع)

۱۶- صفت در زبان فارسی به صورت مفرد ترجمه می‌شود هر چند در عربی مفرد نباشد:

المُعلِّمانِ الشَّفِيقَانِ ← دو معلم دلسوز المُعلِّمونَ النَّاجِحُونَ ← معلم‌های موفق

۱۷- در ترجمه جمله وصفیه قبل از آن حرف ربط (که) بکار می‌رود: رَأَيْتُ طِفْلاً يَبْكِي = کودکی را دیدم که گریه می‌کرد.

۱۸- جمله‌ای که بعد از کلمه نکره بیاید جمله وصفیه است؛ فعل جمله وصفیه را این گونه ترجمه می‌کنیم:

الف: اگر فعل اول ماضی و فعل دوم مضارع باشد، فعل جمله وصفیه بصورت ماضی استمراری معنی می‌شود.

سَمِعْتُ نِدَاءً يَدْعُونِي إِلَى الصَّدَقِ ← ندایی را شنیدم که مرا به راستگویی فرا می‌خواند.

ب: اگر فعل قبل از جمله وصفیه و فعل جمله وصفیه هر دو ماضی باشند، فعل جمله وصفیه را بصورت ماضی بعید

یا ماضی ساده ترجمه می‌کنیم. (فعل اول نقش کان را بازی می‌کند.)

ج: اگر جمله وصفیه اسمیه باشد فعل کمکی آن را ماضی ترجمه می‌کنیم: اِشْتَرَيْتُ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَكْتَبَةِ الْمَدْرَسَةِ ← کتابی را خریدم که آن را در کتابخانه مدرسه دیده بودم. (دیدم)

د: اگر هر دو فعل مضارع باشند، فعل دوم را به صورت مضارع التزامی (یا اخباری) معنی می‌کنیم: دَهَبْتُ لِعِيَادَةِ مَرِيضٍ أَهْلُهُ حَوْلَهُ ← رفتم به عیادت مریضی که خانواده‌اش پیرامونش بودند.

ه: اگر هر دو فعل مضارع باشند، فعل دوم را به صورت مضارع التزامی (یا اخباری) معنی می‌کنیم: أَفْتِشُ عَنْ كِتَابٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ ← دنبال کتابی می‌گردم که مرا در فهم متون یاری کند.

۱۹- حروف ناصبه «أَنْ (که) ، كَيْ (تا) ، لِکَيْ (تا) ، حَتَّى (تا) ، لِ (تا) «معنی فعل مضارع اخباری را غالباً به مضارع التزامی

تبدیل می کنند. أَنْ یَکْتُبَ ← بنویسد، که بنویسد کَيْ یَذْهَبُوا ← بروند، تا بروند

۲۰- حرف «لَنْ» معنی فعل مضارع را غالباً به مُسْتَقْبَلِ مَنْفِی تبدیل می کند. لَنْ تَکْتُبَ = نخواهی نوشت (نفی ابد)

۲۱- به کاربرد حرف «لِ» در این جمله ها دقت کنیم.

حکومت از آن خداست. (لِ حرف جر است) الْمَلِکُ لِلَّهِ

تلاش کردم تا موفق شوم. (لِ حرف ناصبه است) اجْتَهَدْتُ لِأَنْجَحَ

باید از دروغ دوری کنیم. (لِ حرف جزم در امر غائب است.) لِتَبْعِدَ عَنِ الْکَذِبِ

۲۲- امر غایب و متکلم بصورت مضارع التزامی ترجمه می شوند. لِیَذْهَبَ ← باید برود ؛ لِیَذْهَبُ

۲۳- فعل مضارع بعد از «لَمْ» معنی ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی می دهد. لَمْ یَذْهَبْ = نرفت ، نرفته است

۲۴- فعل شرط و جواب شرط اگر ماضی باشند، می توان آن ها را بصورت مضارع ترجمه کرد، فعل شرط مضارع

التزامی و فعل جواب شرط مضارع اخباری. (بروم ، مضارع التزامی است؛ ولی می روم ، مضارع اخباری.)

۲۵- در ترجمه فعل های مجهول از فعل کمکی شدن استفاده می کنیم. (حَرَفِ اول فعل های مجهول ضمه ۲ دارد.)

قَتَلَ ← کشت قُتِلَ ← کشته شد یَقْتُلُ ← می کشد یُقْتَلُ ← کشته می شود

۲۶- کَانَ با فعل ماضی معنی ماضی بعید و با فعل مضارع معنی ماضی استمراری می دهد و گاهی در اول جمله یک

فعل کان وجود دارد و چند فعل مضارع یا ماضی بعدش آمده که همه آنها باید به یک صورت ترجمه شوند؛

ماضی بعید و یا استمراری: کَانَ ذَهَبَ = رفته بود ؛ کَانَ یَذْهَبُ = می رفت

۲۷- إِنَّ در احادیث و آیات یعنی: همانا، قطعاً، بدرستی که؛ است ولی در جمله های علمی و روزمره ترجمه نمی شود.

۲۸- أَنَّ در وسط جمله به معنی «که ، اینکه» می باشد و مانند حرف ربط در فارسی است. أَشْهَدُ أَنَّ ...

۲۹- فعل بعد از لَیْتَ و لَعَلَّ اگر فعل مضارع باشد، بصورت مضارع التزامی ترجمه می شود:

لَیْتَ الشَّبَابِ یَعُودُ = ای کاش جوانی برگردد. لَعَلَّ الْأُمَّ تَعُودُ = شاید مادر برگردد.

۳۰- در ترجمه باب تفاعل از کلماتی نظیر (با هم ، با یکدیگر) استفاده می کنیم. مؤلف: علی زنگنه ۶۷۲۰-۹۱۲۱۵ مؤفق باشید.

تَعَاوَنَ النَّاسُ لِإِبْنَاءِ الْمَسْجِدِ: مردم برای ساختن مسجد با یکدیگر همکاری کردند.

۳۱- در ترجمه باب مفاعله معمولاً میان فاعل و مفعول از کلمه «با» استفاده می کنیم.

کَاتَبَ مُحَمَّدٌ سَعِيداً ← محمد با سعید نامه نگاری کرد.

۳۲- در ترجمه اسم فاعل معمولاً از اسم فاعل در فارسی و یا صفت فاعلی استفاده می‌کنیم.

عَالِمٌ ← دانا مُقَاتِلٌ ← رزمنده

۳۳- در ترجمه اسم مفعول معمولاً از اسم مفعول و یا صفت مفعولی فارسی استفاده می‌شود.

مَقْبُولٌ ← پذیرفته، پذیرفته شده مُسْتَخْرَجٌ ← استخراج شده

۳۴- اگر در جمله اسمیه خبر، فعل نباشد، برای ترجمه فارسی از مشتقات فعل ربطی «است» استفاده می‌کنیم.

هُوَ مُعَلِّمٌ ← او یک معلم است.

۳۵- فعل مجهول قبل از نائب فاعل جمع به صورت مفرد به کار می‌رود ولی باید آن را به صورت جمع ترجمه کنیم.

قُتِلَ الْمُسْلِمُونَ ← مسلمانان کشته شدند.

۳۶- عِنْدَ = نزد و کنار؛ ولی گاهی: عِنْدَ = هنگام

۳۷- برای فعل (داشتن) از کلمه عِنْدَ استفاده می‌کنیم. كَانْ عِنْدِي كِتَابٌ = یک کتاب داشتم

عِنْدِي كِتَابٌ = کتابی دارم عِنْدَكَ مَالٌ = تو ثروتمند هستی = ثروت داری

۳۸- هُنَاكَ یعنی آنجا؛ ولی در ابتدای جمله یعنی «هست، وجود دارد»

هُنَاكَ كِتَابٌ عَلَيَّ الْكُرْسِيِّ کتابی روی صندلی هست.

۳۹- گاهی مصدر به صورت فعل ترجمه می‌شود.

قَصَدْتُ الرَّجُوعَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ ← خواستم به کتابخانه برگردم.

۴۰- در تعریب (ترجمه فارسی به عربی) قبل از هر چیز باید به قواعد عربی و فارسی توجه کنیم.

۴۱- در تعریب به قواعد نگارش و صیغه فعل نیز توجه می‌کنیم. مُعَلِّمُونَ الْمَدْرَسَةِ (غلط) مُعَلِّمُوا الْمَدْرَسَةَ (درست)

۴۲- در ترجمه جمله اسمیه پیدا کردن خیر نقش مهمی در ترجمه صحیح دارد. مؤلف: علی زنگنه ۰۹۱۲۱۵۰۶۷۲۰ موفق باشید.

۴۳- برای ترجمه مفعول مطلق تأکیدی از قیدهایی مثل: بی‌شک و قطعاً استفاده می‌کنیم.

۴۴- مفعول مطلق نوعی صفت‌دار، در فارسی قید به شمار می‌رود و باید به صورت قید ترجمه شود نه صفت.

۴۵- ترجمه مفعول مطلق نوعی که مضاف‌الیه دارد این‌گونه است: مانند + مضاف الیه

۴۶- بر خلاف مفعول مطلق که وظیفه آن مقید کردن خود فعل است، در ترجمه حال باید حالت و چگونگی

فاعل یا مفعول بیان شود. رَجَعَ الْوَلَدُ بَاكِئاً = کودک، گریه‌کنان برگشت.

ترجمه این کلمات که حال مفرد هستند: وَحْدَهُ = وِجْدَهُ = خودش به تنهایی وَحْدَكَ = خودت به تنهایی

۴۷- اعداد ترتیبی: یکم، دوم، سوم ... بر وزن فاعل و فاعلة و بعد اسم اصلی و همراه «آل» می آیند. الدرس الثالث

۴۸- در ترجمه جمله حالیه اسمیه‌ای که مبتدایش ضمیر است، فقط فعل را ترجمه می‌کنیم.

رَأَيْتُ الْوَلَدَ وَهُوَ يَبْكِي ← کودک را دیدم در حالی که گریه می‌کرد.

۴۹- لا ... + إلا = فقط + فعل مثبت

در ترجمه مُستثنایی که مُستثنی منه آن حذف شده می‌توانیم از کلماتی مانند: فقط و تنها استفاده می‌کنیم.

ما جَاءَ إِلَّا عَلِيٌّ = فقط علی آمد. (ترجمه بصورت: کسی بجز علی نیامد؛ نیز درست است.)

۵۰- فعل «قَامَ + بِ» به معنی انجام داد و پرداخت می‌باشد.

۵۱- «عَلَيْنَا» در ابتدای جمله یعنی بر ما واجب است، (باید) «عَلَيْكَ = يَجِبُ عَلَيْكَ» یعنی بر تو واجب است.

۵۲- لَهُ = دارد، لِي = دارم؛ عِنْدِي = دارم كَانَتْ لَهُ = داشت؛ كَانَتْ عِنْدَهُ = داشت

۵۳- (كَانَ + لِي) معادل فعل فارسی داشتن است. مثال: كَانَتْ لِي كِتَابٌ = کتابی داشتم.

۵۴- بسیار دقت کنیم به ترجمه درست جار و مجرورها و این سه کلمه: هذا = این؛ ذلک = آن؛ کل = همه / هر

۵۵- اسم‌های جمع بعد از اعداد باید مفرد ترجمه شوند: ثلاثُ شجراتٍ = سه درخت

۵۶- ترجمه لاء نفی جنس = هیچ ... نیست. (= نفی کامل) لا تلميذاً في المدرسة = هیچ دانش‌آموزی در مدرسه نیست.

۵۷- اگر اسمی در جمله یک‌بار بصورت نکره و همراه تنوین بیاید، سپس دوباره همان اسم بصورت معرفه و همراه «آل»

بیاید: می‌توانیم در آن اسم «آل» را به شکل اسم اشاره (این) یا (آن) ترجمه کنیم:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا، كَانَتْ الْأَفْرَاسِيُّ جَنْبَ صَاحِبِهَا ← اسب‌هایی را دیدم، آن اسب‌ها کنار صاحب‌شان بودند.

۵۸- ترجمه إِنَّمَا = فقط، تنها (معمولاً و بهتر در وسط جمله) إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّمٍ وَ لِآبٍ = مردم تنها از یک پدر و مادرند.

اول جمله وسط جمله

ای پادشاهِ نخبان! داد از غم تنهایی

دل بی تو، به جان آمد، وقت است که باز آبی